

# انجيل يوحنا

ترجمه جديد فارسی

مژده

برای عصر جدید

یا

انجیل عیسی مسیح

بقلم

یوحنا

ترجمه ۱۹۷۲ میلادی

از انتشارات انجمن کتاب مقدس

صندوق پستی ۱۴۱۲

تهران

The Scripture text used is from  
**Today's Persian Version NT**  
© 1975 — United Bible Societies.  
Permission granted by  
American Bible Society.

# انجیل یوحنا

## فصل اول

### کلمهٔ حیات

۱ در ازل کلمه بود . کلمه با خدا بود و کلمه خود خدا بود ،  
۲ از ازل کلمه با خدا بود . ۳ همه چیز به وسیلهٔ او هستی یافت و  
بدون او چیزی آفریده نشد . ۴ حیات از او به وجود آمد و آن  
حیات نور آدمیان بود . ۵ نور در تاریکی می‌تابد و تاریکی هرگز بر  
آن چیره نشده است .

۶ مردی به نام یحیی ظاهر شد که فرستادهٔ خدا بود . ۷ او آمد  
تا شاهد باشد و بر آن نورشهادت دهد تا بوسیلهٔ او همه ایمان بیاورند .  
۸ او خود آن نور نبود ، بلکه آمد تا بر آن نور شهادت دهد . ۹ آن  
نور واقعی که همهٔ آدمیان را نورانی می‌کند در حال آمدن بود .

۱۰ او در جهان بود و جهان بوسیلهٔ او آفریده شد اما جهان  
او را نشناخت . ۱۱ او به قلمرو خود آمد ولی متعلقانش او را قبول  
نکردند ۱۲ اما به همهٔ کسانی که او را قبول کردند و به او ایمان آوردند  
این امتیاز را داد که فرزندان خدا شوند، ۱۳ که نه مانند تولدهای  
معمولی و نه در اثر تمایلات نفسانی یک پدر جسمانی بلکه از خدا  
تولد یافتند .

۱۴ پس کلمه انسان شد و در میان ما ساکن گردید . ما شکوه و

جلالش را دیدیم - شکوه و جلالی شایسته فرزند یگانه پدر و پر از فیض و راستی .<sup>۱۵</sup> شهادت یحیی این بود که فریاد میزد و می گفت: « این همان شخصی است که درباره او گفتم که بعد از من می آید اما بر من برتری و تقدم دارد زیرا پیش از تولد من ، او وجود داشت . »<sup>۱۶</sup> از فیض سرشار او ، پیوسته برکات فراوانی یافته ایم<sup>۱۷</sup> زیرا شریعت بوسیله موسی عطا شد اما فیض و راستی توسط عیسی مسیح آمد .<sup>۱۸</sup> کسی هرگز خدا را ندیده است اما آن فرزند یگانه ای که در ذات پدر و از همه به او نزدیکتر است او را شناسانیده است.

### پیام یحیی تعمید دهنده

(همچنین در متی ۳: ۱-۱۲ و مرقس ۱: ۱-۸ و لوقا ۳: ۱-۱۸)

<sup>۱۹</sup> این است شهادت یحیی وقتی یهودیان اورشلیم ، کاهنان و لایوان را پیش او فرستادند تا بپرسند که او کیست .<sup>۲۰</sup> او از جواب دادن خودداری نکرد بلکه به طور واضح اعتراف نموده گفت : « من مسیح نیستم . »<sup>۲۱</sup> آنها از او پرسیدند « پس آیا تو الیاس هستی ؟ » پاسخ داد : « خیر . » آنها پرسیدند : « آیا تو آن پیامبر موعود هستی ؟ » پاسخ داد : « خیر . »<sup>۲۲</sup> پرسیدند : « پس کی هستی ؟ ما باید به فرستندگان خود جواب بدهیم ، درباره خودت چه میگوئی ؟ »<sup>۲۳</sup> او از زبان اشعیاء نبی پاسخ داده گفت : « من صدای ندا کننده ای هستم که در بیابان فریاد میزند - راه خداوند را راست گردانید . »<sup>۲۴</sup> این قاصدان که از طرف فریسیان فرستاده شده بودند<sup>۲۵</sup> از او پرسیدند : « اگر تو نه مسیح هستی و نه الیاس و نه آن پیامبر موعود ، پس چرا تعمید میدهی ؟ »<sup>۲۶</sup> یحیی پاسخ داد : « من با آب تعمید میدهم اما کسی در میان شما ایستاده است که شما او را نمی شناسید . »<sup>۲۷</sup> او بعد از من می آید ، ولی من حتی شایسته آن نیستم که بند کفشهایش را باز کنم . »<sup>۲۸</sup> این ماجرا در بیت عنیا ، یعنی آن طرف

رود اردن درجائیکه یحیی مردم را تعمید میداد ، واقع شد .

بره خدا

۲۹ روز بعد ، وقتی یحیی عیسی را دید که به طرف او میآید ، گفت : « نگاه کنید این است آن بره خدا که گناه جهان را برمی دارد .  
 ۳۰ این است آن کسی که درباره اش گفتم که بعد از من مردی می آید که بر من تقدم و برتری دارد زیرا پیش از تولد من او وجود داشته است .  
 ۳۱ من او را نمی شناختم اما آمدم تا با آب تعمید دهم و به این وسیله او را به اسرائیل بشناسانم . »

۳۲ یحیی شهادت خود را اینطور ادامه داد : « من روح خدا را دیدم که به صورت کبوتری از آسمان نازل شد و بر او قرار گرفت .  
 ۳۳ من او را نمی شناختم اما آن کسی که مرا فرستاد تا با آب تعمید دهم به من گفته بود هر گاه ببینی که روح بر کسی نازل شود و بر او قرار گیرد بدان که او همان کسی است که به روح القدس تعمید میدهد .  
 ۳۴ من این را دیده ام و شهادت می دهم که او پسر خدا است . »

اولین شاگردان عیسی

۳۵ روز بعد هم یحیی با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود و وقتی عیسی را دید که از آنجا میگذرد گفت : « این است بره خدا . »  
 ۳۶ آن دو شاگرد این سخن را شنیدند و دنبال عیسی به راه افتادند .  
 ۳۷ عیسی برگشت و آن دو نفر را دید که به دنبال او می آیند . از آنها پرسید : « به دنبال چه می گردید ؟ » آنها گفتند : « ربی ( یعنی ای استاد ) منزل تو کجاست ؟ »  
 ۳۸ او به ایشان گفت : « بیاید و ببینید . » پس آن دو نفر رفتند و دیدند کجا منزل دارد و بقیه روز را پیش او ماندند زیرا تقریباً ساعت چهار بعد از ظهر بود .

۴۰ یکی از آن دو نفر ، که بعد از شنیدن سخنان یحیی به دنبال عیسی رفت ، اندریاس برادر شمعون پطرس بود .  
 ۴۱ او اول برادر

خود شمعون را پیدا کرد و به او گفت: « ما ماشیح ( یعنی مسیح ) را یافته ایم . »<sup>۴۲</sup> پس وقتی اندریاس ، شمعون را نزد عیسی برد ، عیسی به شمعون نگاه کرد و گفت: « توئی شمعون پسر یونا ، ولی بعد از این کیفا ( یا پطرس بمعنی صخره ) نامیده می شوی . »

### فیلیپس و نتنائیل

<sup>۴۳</sup> روز بعد ، وقتی عیسی میخواست به جلیل برود ، فیلیپس را یافته به او گفت: « به دنبال من بیا . »<sup>۴۴</sup> فیلیپس مانند اندریاس و پطرس اهل بیت صیدا بود .<sup>۴۵</sup> فیلیپس هم رفت و نتنائیل را پیدا کرد و به او گفت: « ما آن کسی را که موسی در تورات ذکر کرده و پیامبران درباره او سخن گفته اند پیدا کرده ایم - او عیسی پسر یوسف و از اهالی ناصره است . »<sup>۴۶</sup> نتنائیل به او گفت: « آیا میشود که از ناصره چیز خوبی بیرون بیاید؟ » فیلیپس جواب داد: « بیا و ببین . »<sup>۴۷</sup> وقتی عیسی نتنائیل را دید که به طرف او میآید گفت: « این است يك اسرائیلی واقعی که در او مکاری وجود ندارد . »<sup>۴۸</sup> نتنائیل پرسید: « مرا از کجا می شناسی ؟ » عیسی جواب داد: « پیش از آنکه فیلیپس تو را صدا کند ، وقتی زیر درخت انجیر بودی ، من تو را دیدم . »<sup>۴۹</sup> نتنائیل گفت: « ای استاد ، تو پسر خدا هستی ! تو پادشاه اسرائیل میاشی ! »<sup>۵۰</sup> عیسی در جواب گفت: « آیا فقط به علت این که به تو گفتم تو را زیر درخت انجیر دیدم ایمان آوردی ؟ بعد از این کارهای بزرگتری خواهی دید . »<sup>۵۱</sup> آنگاه به او گفت: « یقین بدانید که شما آسمان را گشوده و فرشتگان خدا را در حالیکه بر پسر انسان صعود و نزول می کنند خواهید دید . »

### فصل دهم

#### عروسی در قانای جلیل

<sup>۱</sup> دو روز بعد ، در قانای جلیل جشن عروسی برپا بود و مادر

عیسی در آنجا حضور داشت . ۲ عیسی و شاگردانش نیز به عروسی دعوت شده بودند . ۳ وقتی شراب تمام شد مادر عیسی به او گفت : « آنها دیگر شراب ندارند . » ۴ عیسی پاسخ داد : « این به من مربوط است یا به تو ؟ وقت من هنوز نرسیده است . » ۵ مادرش به نوکران گفت : « هر چه به شما بگوید انجام دهید . »

۶ در آنجا شش خمرهٔ سنگی وجود داشت که هر يك در حدود هشتاد لیتر گنجایش داشت و برای انجام مراسم تطهیر یهود به کار میرفت . ۷ عیسی به نوکران گفت : « خمره‌ها را از آب پر کنید . » آنها را لبالب پر کردند . ۸ آنگاه عیسی گفت : « اکنون کمی از آنرا نزد رئیس مجلس ببرید . » و آنها چنین کردند . ۹ رئیس مجلس که نمی‌دانست آنرا از کجا آورده بودند ، آبی را که به شراب تبدیل شده بود چشید ، اما خدمتکارانی که آب را از چاه کشیده بودند از جریان اطلاع داشتند . پس رئیس مجلس داماد را صدا کرد ۱۰ و به او گفت : « همه ، بهترین شراب را اول به مهمانان میدهند و وقتی سرشان گرم شد آن وقت شراب پست‌تر را می‌آورند اما تو بهترین شراب را تا این ساعت نگاه داشته‌ای ! »

۱۱ این معجزه ، که در قانای جلیل انجام شد ، اولین معجزهٔ عیسی بود و او بوسیلهٔ آن جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند . ۱۲ بعد از آن عیسی همراه مادر ، برادران و شاگردان خود به کفر ناحوم رفت و چند روزی در آنجا ماندند .

**عیسی به معبد می‌رود**

( همچنین در متی ۲۱: ۱۲-۱۳ و مرقس ۱۱: ۱۵-۱۷ و لوقا ۱۹: ۴۵-۴۶ )

۱۳ چون عید فصح یهود نزدیک بود عیسی به اورشلیم رفت .

۱۴ در معبد ، اشخاصی را دید که به فروش گاو و گوسفند و کبوتر مشغولند ، و صرافان هم در پشت میزهای خود نشسته‌اند . ۱۵ پس با



طناب شلاقی ساخت و همه آنان را با گوسفندان و گاوان از معبد بیرون راند و سکه‌های صرافان را دور ریخت و میزهای آنها را واژگون ساخت. ۱۶ آنگاه به کبوتر فروشان گفت: « اینها را از اینجا بیرون ببرید. خانه پدر مرا به بازار تبدیل نکنید. » ۱۷ شاگردان عیسی به خاطر آوردند که کتاب مقدس می‌فرماید: « آتش اشتیاق نسبت به خانه تو در من شعله‌ور است. » ۱۸ پس یهودیان از او پرسیدند: « چه معجزه‌ای میکنی که نشان بدهد حق داری این کارها را انجام دهی؟ » ۱۹ عیسی در پاسخ گفت: « این خانه خدا را ویران کنید و من آنرا در سه روز برپا خواهم کرد. » ۲۰ یهودیان گفتند: « ساختن این معبد چهل و شش سال طول کشیده است. تو چطور میتوانی آنرا در سه روز بنا کنی؟ » ۲۱ اما معبدی که عیسی از آن سخن میگفت بدن خودش بود. ۲۲ پس از رستاخیز او از مردگان، شاگردانش به یاد آوردند که این را گفته بود و به کتاب مقدس و سخنان عیسی ایمان آوردند.

عیسی همه را میشناسد

۲۳ در آن روزها که عیسی برای عید فصح در اورشلیم بود اشخاص بسیاری که معجزات او را دیدند، به او گرویدند ۲۴ اما عیسی به آنان اعتماد نکرد، چون همه را خوب میشناخت ۲۵ و لازم نبود کسی درباره انسان چیزی به او بگوید زیرا او به خوبی میدانست که در درون انسان چیست.

### فصل سوم

عیسی و نیکودیموس

۱ يك نفر از فریسیان به نام نیکودیموس که از بزرگان قوم یهود بود، ۲ يك شب نزد عیسی آمد و به او گفت: « ای استاد، ما میدانیم تو معلمی هستی که از طرف خدا آمده‌ای زیرا هیچکس

نمی‌تواند معجزاتی را که تو می‌کنی انجام دهد مگر آنکه خدا با او باشد. « عیسی پاسخ داد: « یقین بدان تا شخص از نو تولد نیابد نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند. »<sup>۴</sup> نيقوديموس گفت: « چطور ممکن است شخص سالخورده‌ای از نو متولد شود؟ آیا می‌تواند باز به رحم مادر خود برگردد و دوباره تولد یابد؟ »<sup>۵</sup> عیسی پاسخ داد: « یقین بدان که هیچکس نمیتواند به پادشاهی خدا وارد شود مگر آنکه از آب و روح تولد یابد. »<sup>۶</sup> آنچه از جسم تولد بیابد جسم است و آنچه از روح متولد گردد روح است. <sup>۷</sup> تعجب نکن که به تو می‌گویم همه باید دوباره متولد شوند. <sup>۸</sup> باد هر جا که بخواهد می‌وزد. صدای آن را می‌شنوی اما نمی‌دانی از کجا می‌آید یا به کجا می‌رود. حالت کسی هم که از روح خدا متولد می‌شود همین طور است. «<sup>۹</sup> نيقوديموس در جواب گفت: « این چطور ممکن است؟ »<sup>۱۰</sup> عیسی گفت: « آیا تو که يك معلم بزرگ اسرائیل هستی این چیزها را نمی‌دانی؟<sup>۱۱</sup> یقین بدان که ما از آنچه میدانیم سخن می‌گوئیم و به آنچه دیده‌ایم شهادت می‌دهیم، ولی شما شهادت ما را قبول نمی‌کنید. <sup>۱۲</sup> وقتی دربارهٔ امور زمینی سخن می‌گوئیم و آنرا باور نمی‌کنید، اگر دربارهٔ امور آسمانی سخن بگوئیم چگونه باور خواهید کرد؟<sup>۱۳</sup> کسی هرگز به آسمان بالا نرفت مگر آنکس که از آسمان پائین آمد، یعنی پسر انسان که جایش در آسمان است. <sup>۱۴</sup> همانطوریکه موسی در بیابان مار برنجی را بر بالای تیری قرار داد، پسر انسان هم باید بالا برده شود <sup>۱۵</sup> تا هر کس به او ایمان بیاورد صاحب حیات جاودان گردد. <sup>۱۶</sup> زیرا خدا جهانیان را آنقدر محبت نمود که پسر یگانهٔ خود را داد تا هر که به او ایمان بیاورد هلاک نگردد بلکه صاحب حیات جاودان شود <sup>۱۷</sup> زیرا خدا پسر خود

را به جهان فرستاد که جهانیان را محکوم نماید بلکه تا آنان رانجات بخشد. <sup>۱۸</sup> هر کس به او ایمان بیاورد محکوم نمی شود اما کسی که به او ایمان نیاورد در محکومیت باقی میماند، زیرا به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده است. <sup>۱۹</sup> حکم محکومیت این است که نور به جهان آمد ولی مردم به علت اعمال شرارت آمیز خود تاریکی را بر نور ترجیح دادند، <sup>۲۰</sup> زیرا کسی که مرتکب کارهای بد می شود از نور متنفر است و از آن دوری می جوید مبادا اعمالش مورد ملامت واقع شود. <sup>۲۱</sup> اما شخص نیکوکار به سوی نور می آید تا روشن شود که اعمالش در اتحاد با خدا انجام شده است. »

#### عیسی و یحیی

<sup>۲۲</sup> بعد از آن عیسی با شاگردان خود به سرزمین یهودیه رفت و در آنجا مدتی با آنها مانده تعمید میداد. <sup>۲۳</sup> یحیی نیز در عینون، نزدیک سالیم، به تعمید دادن مشغول بود. در آن ناحیه آب فراوان بود و مردم برای گرفتن تعمید می آمدند، <sup>۲۴</sup> زیرا یحیی هنوز به زندان نیفتاده بود.

<sup>۲۵</sup> بین شاگردان یحیی و یسکنفر یهودی مباحثه ای در مورد مسئله طهارت در گرفت. <sup>۲۶</sup> پس آنها نزد یحیی آمده به او گفتند: « ای استاد، آن کسی که در آن طرف اردن با تو بود و تو در باره او شهادت دادی، در اینجا به تعمید دادن مشغول است و همه پیش او می روند. » <sup>۲۷</sup> یحیی در پاسخ گفت: « انسان نمی تواند چیزی جز آنچه خدا به او میبخشد بدست آورد. <sup>۲۸</sup> شما خود شاهد هستید که من گفتم مسیح نیستم بلکه پیشاپیش او فرستاده شده ام. <sup>۲۹</sup> عروس به داماد تعلق دارد. دوست داماد، که در کناری ایستاده و صدای داماد را می شنود، لذت می برد. شادی من هم همینطور

کامل شده است . ۳۰ او بایده پیشرفت کند در حالیکه من عقب میروم . »

کسی که از آسمان می آید

۳۱ کسی که از بالامی آید مافوق همه است و کسی که متعلق به این دنیای خاکی باشد آدمی است زمینی و در باره امور دنیوی سخن می گوید . آن کسی که از آسمان می آید از همه بالاتر است ۳۲ و به آنچه دیده و شنیده است شهادت میدهد اما هیچکس شهادت او را قبول نمیکند . ۳۳ هر که شهادت او را بپذیرد صداقت و راستی خدا را تصدیق کرده است . ۳۴ کسی که از طرف خدا فرستاده شده است کلام خدا را بیان میکند زیرا خدا روح خود را بی حد و حصر به او عطا میفرماید . ۳۵ پدر پسر را محبت میکند و همه چیز را به او سپرده است . ۳۶ آن کسی که به پسر ایمان بیاورد حیات جاودان دارد اما کسی که از پسر اطاعت نکند حیات را نخواهد دید بلکه همیشه مورد غضب خدا خواهد بود .

### فصل چهارم

عیسی و زن سامری

۱ وقتی خداوند فهمید که فریسیان شنیده اند که او بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده و آنها را تعمیم میدهد ۲ ( هر چند شاگردان عیسی تعمیم میدادند نه خود او ) ، ۳ یهودیه را ترك كرد و به جلیل برگشت ۴ ولی لازم بود از سامره عبور کند . ۵ او به شهری از سامره که سوخار نام داشت ، نزدیک مزرعه ای که یعقوب به پسر خود یوسف بخشیده بود ، رسید . ۶ چاه یعقوب در آنجا بود و عیسی ، که از سفر خسته شده بود ، در کنار چاه نشست . تقریباً ظهر بود . ۷ يك زن سامری برای کشیدن آب آمد . عیسی به او گفت : « قدری

آب به من بده . » <sup>۸</sup> زیرا شاگردانش برای خرید غذا به شهر رفته بودند . <sup>۹</sup> زن سامری گفت : « چطور تو که يك يهودی هستی از من که يك زن سامری هستم آب میخواهی؟ » او اینرا گفت چون یهودیان با سامریان معاشرت نمی کنند . <sup>۱۰</sup> عیسی به او پاسخ داد : « اگر می دانستی بخشش خدا چیست و کیست که از تو آب میخواهد ، حتماً از او خواهش میکردی و او به تو آب زنده عطا می کرد . »

<sup>۱۱</sup> زن گفت : « ای آقا ، دلو نداری و این چاه عمیق است . از کجا آب زنده میاوری ؟ <sup>۱۲</sup> آیا تو از جد ما یعقوب بزرگتری که این چاه را به ما بخشید و خود او و پسران و گله اش از آن آشامیدند ؟ »

<sup>۱۳</sup> عیسی گفت : « هر که از این آب بنوشد باز تشنه خواهد شد <sup>۱۴</sup> اما هر کس از آبی که من میبخشم بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد زیرا آن آبی که به او می دهم در درون او به چشمه ای تبدیل خواهد شد که تا حیات جاودان خواهد جوشید . » <sup>۱۵</sup> زن گفت : « ای آقا ، آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نشوم و برای کشیدن آب به این جا نیایم . » <sup>۱۶</sup> عیسی به او فرمود : « برو شوهرت را صدا کن و به اینجا برگرد . » <sup>۱۷</sup> زن پاسخ داد : « شوهر ندارم . » عیسی گفت : « راست میگوئی که شوهر نداری ، <sup>۱۸</sup> زیرا تو پنج شوهر داشته ای و آن مردی هم که اکنون با تو زندگی می کند شوهر تو نیست . آنچه گفتمی درست است . » <sup>۱۹</sup> زن گفت : « ای آقا ، می بینم که تو نبی هستی . <sup>۲۰</sup> پدران ما در روی این کوه عبادت می کردند اما شما یهودیان می گوئید باید خدا را در اورشلیم عبادت کرد . » <sup>۲۱</sup> عیسی گفت : « ای زن ، باور کن زمانی خواهد آمد که پدر را نه بر روی این کوه پرستش خواهید کرد و نه در اورشلیم . <sup>۲۲</sup> شما سامریان آنچه را نمی شناسید می پرستید اما ما آنچه را که می شناسیم عبادت می کنیم ، زیرا

رستگاری بوسیله قوم یهود می آید. <sup>۲۳</sup> اما زمانی می آید - و این زمان هم اکنون شروع شده است - که پرستندگان حقیقی، پدر را با روح و راستی عبادت خواهند کرد، زیرا پدر طالب این گونه پرستندگان می باشد. <sup>۲۴</sup> خدا روح است و هر که او را می پرستد باید با روح و راستی عبادت نماید. « <sup>۲۵</sup> زن گفت: « من میدانم که مسیح یا کریستوس خواهد آمد و هر وقت بیاید همه چیز را بخواهد گفت. » <sup>۲۶</sup> عیسی گفت: « من که با تو صحبت می کنم همانم. »

<sup>۲۷</sup> در همان موقع شاگردان عیسی برگشتند و چون او را دیدند که با يك زن سخن می گوید تعجب کردند ولی هیچ کس از زن نپرسید: « چی میخواهی؟ » و به عیسی هم نگفتند: « چرا با او سخن میگوئی؟ » <sup>۲۸</sup> زن سبوی خود را به زمین گذاشت و به شهر رفت و به مردم گفت <sup>۲۹</sup> « بیائید و مردی را ببینید که آنچه تا بحال کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟ » <sup>۳۰</sup> پس مردم از شهر خارج شده پیش عیسی رفتند.

<sup>۳۱</sup> در این ضمن شاگردان از عیسی خواهش کرده گفتند: « ای استاد، چیزی بخور. » <sup>۳۲</sup> اما او گفت: « من غذائی برای خوردن دارم که شما از آن بی خبرید. » <sup>۳۳</sup> پس شاگردان از یکدیگر پرسیدند: « آیا کسی برای او غذا آورده است؟ » <sup>۳۴</sup> عیسی به ایشان گفت: « غذای من این است که اراده فرستنده خود را بجا آورم و کارهای او را انجام دهم. <sup>۳۵</sup> مگر شما نمی گوئید هنوز چهار ماه به موسم درو مانده است؟ توجه کنید، به شما می گویم به کشتزارها نگاه کنید و ببینید که حالا برای درو آماده هستند. <sup>۳۶</sup> دروگر مزد خود را میگیرد و محصولی را برای حیات جاودانی جمع میکند تا اینکه کارنده و درو کننده با هم شادی کنند. <sup>۳۷</sup> در این جا این گفته

مصدق پیدا می کنند که یکی میگرد و دیگری درو می کند. <sup>۳۸</sup> من شما را فرستادم تا محصولی را درو کنید که برای آن زحمت نکشیده اید. دیگران برای آن زحمت کشیدند و شما از نتایج کار ایشان استفاده می برید. »

<sup>۳۹</sup> به خاطر شهادت آن زن که گفته بود « آنچه تا به حال کرده بودم به من گفت»، در آن شهر عده زیادی از سامریان به عیسی ایمان آوردند. <sup>۴۰</sup> وقتی سامریان نزد عیسی آمدند از او خواهش کردند که پیش آنها بماند. پس عیسی دو روز در آنجا ماند <sup>۴۱</sup> و عده زیادی نیز به خاطر سخنان او ایمان آوردند. <sup>۴۲</sup> و به آن زن گفتند: « حالا دیگر به خاطر حرف تو نیست که ما ایمان داریم زیرا ما خود سخنان او را شنیده ایم و میدانیم که او در حقیقت نجات دهنده عالم است. »

#### شفای یسر مأمور دولت

<sup>۴۳</sup> پس از دو روز، عیسی آنجا را ترك کرد و به طرف جلیل رفت. <sup>۴۴</sup> زیرا خود عیسی فرموده بود که پیامبر در دیار خود احترامی ندارد، <sup>۴۵</sup> اما وقتی به جلیل وارد شد مردم از او استقبال کردند زیرا آنچه را که در اورشلیم انجام داده بود دیده بودند، چون آنها هم در ایام عید در اورشلیم بودند.

<sup>۴۶</sup> عیسی بار دیگر به قانای جلیل، جائیکه آب را به شراب تبدیل کرده بود، رفت. یکی از ماموران دولت در آنجا بود که پسرش در کفرناحوم بیمار و بستری بود. <sup>۴۷</sup> وقتی شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است نزد او آمد و خواهش کرد که کفرناحوم برود و پسرش را که در آستانه مرگ بود شفا بخشد. <sup>۴۸</sup> عیسی به او گفت: « شما بدون دیدن آیات و معجزات به هیچ وجه ایمان نخواهید آورد. » <sup>۴۹</sup> آن شخص گفت: « ای آقا، پیش از آن که

بچهٔ من بمیرد بیا.»<sup>۵۰</sup> آنگاه عیسی گفت: « برو ، پسرت زنده خواهد ماند . » آن مرد با ایمان به سخن عیسی بطرف منزل رفت .<sup>۵۱</sup> او هنوز به خانه نرسیده بود که نوکرانش در بین راه او را دیدند و به او مژده دادند : « پسرت زنده و تندرست است . »<sup>۵۲</sup> او پرسید : « در چه ساعتی حالش خوب شد ؟ » گفتند : « دیروز در ساعت یک بعد از ظهر تب او قطع شد . »<sup>۵۳</sup> پدر فهمید که این درست همان ساعتی است که عیسی به او گفته بود : « پسرت زنده خواهد ماند.» پس او و تمام اهل خانه اش ایمان آوردند .

<sup>۵۴</sup> این دومین معجزه‌ای بود که عیسی پس از آنکه از یهودیه به جلیل آمد انجام داد .

### فصل پنجم

#### شفای مفلوج

<sup>۱</sup> بعد از آن عیسی برای یکی از عیدهای یهود به اورشلیم رفت .<sup>۲</sup> در اورشلیم نزدیک دروازه‌ای معروف به دروازهٔ گوسفند استخری با پنج رواق وجود دارد که به زبان عبری آنرا بیت حسدا می‌گویند.<sup>۳</sup> در آنجا عدهٔ زیادی از بیماران، نابینایان لنگان و مفلوجان دراز کشیده [ و منتظر حرکت آب بودند<sup>۴</sup> زیرا هر چند وقت یکبار فرشتهٔ خداوند به استخر داخل می‌شد و آب را به حرکت در می‌آورد و اولین بیماری که بعد از حرکت آب به استخر داخل می‌گردید از هر مرضی که داشت شفا می‌یافت . ]<sup>۵</sup> در میان آنها مردی دیده می‌شد که سی و هشت سال به مرضی مبتلا بود.<sup>۶</sup> وقتی عیسی او را در آنجا خوابیده دید و دانست که مدت درازی است که بیمار میباشد ، از او پرسید : « آیا می‌خواهی خوب و سالم شوی ؟ »<sup>۷</sup> آن مریض پاسخ داد : « ای آقا ، وقتی آب به حرکت می‌آید کسی نیست که به من کمک کند و مرا در استخر بیاندازد . تا من از جایم حرکت



میکم شخص دیگری پیش از من به داخل می‌رود . » <sup>۸</sup> عیسی به او گفت : « بلند شو ، بسترت را بردار و برو . » <sup>۹</sup> آن مرد فوراً شفا یافت و بستر خود را برداشت و براه افتاد .

آن روز ، روز سبت بود . <sup>۱۰</sup> به همین علت یهودیان به مردی که شفا یافته بود گفتند : « امروز روز سبت است ، تو اجازه نداری بستر خود را حمل نمایی . » <sup>۱۱</sup> او در جواب ایشان گفت : « آن کسی که مرا شفا داد بمن گفت : بسترت را بردار و برو . » <sup>۱۲</sup> از او پرسیدند : « چه شخصی به تو گفت بسترت را بردار و برو ؟ » <sup>۱۳</sup> ولی آن مردی که شفا یافته بود او را نمی‌شناخت زیرا آن محل پر از جمعیت بود و عیسی از آنجا رفته بود .

<sup>۱۴</sup> بعد از این جریان ، عیسی او را در معبد یافته به او گفت : « اکنون که شفا یافته‌ای دیگر گناه نکن مبادا به وضع بدتری دچار شوی . » <sup>۱۵</sup> آن مرد رفت و به یهودیان گفت : « کسی که مرا شفا داد عیسی است . »

<sup>۱۶</sup> چون عیسی در روز سبت این کارها را میکرد ، یهودیان به اذیت و آزار او پرداختند <sup>۱۷</sup> اما عیسی به آنان گفت : « پدرم هنوز کار می‌کند و من هم کار میکنم . » <sup>۱۸</sup> این سخن ، یهودیان را در کشتن او مصمم‌تر ساخت چون او نه تنها سبت را می‌شکست بلکه خدا را پدر خود می‌خواند و بدین‌طریق خود را با خدا برابر می‌ساخت .  
اختیارات فرزند

<sup>۱۹</sup> عیسی در جواب آنان گفت : « یقین بدانید که پسر نمی‌تواند از خود کاری انجام دهد مگر آنچه که می‌بیند پدر انجام می‌دهد . هر چه پدر می‌کند پسر هم می‌کند ، <sup>۲۰</sup> زیرا پدر پسر را دوست دارد و هرچه انجام دهد به پسر نیز نشان می‌دهد و کارهای

بزرگتر از این هم به او نشان خواهد داد تا شما تعجب کنید ،  
 ۲۱ زیرا همان طور که پدر مردگان را زنده می کند و به آنها حیات  
 می بخشد، پسر هم هر که را بخواهد زنده می کند. ۲۲ پدر بر هیچ کس  
 داوری نمی کند ، او تمام داوری را به پسر سپرده است، ۲۳ تا آنکه  
 همه ، همانطور که پدر را احترام میکنند ، پسر را نیز احترام نمایند.  
 کسی که به پسر بی حرمتی کند ، به پدر که فرستنده او است بی حرمتی  
 کرده است .

۲۴ یقین بدانید ، هر که سخنان مرا بشنود و به فرستنده من  
 ایمان آورد حیات جاودانی دارد و هرگز محکوم نخواهد شد بلکه  
 از مرگ گذشته و به حیات رسیده است . ۲۵ یقین بدانید که زمانی  
 خواهد آمد ، و در واقع آن زمان شروع شده است ، که مردگان  
 صدای پسر خدا را خواهند شنید و هر که بشنود زنده خواهد شد،  
 ۲۶ زیرا همان طور که پدر منشاء حیات است ، به پسر هم این قدرت  
 را بخشیده است تا منشاء حیات باشد . ۲۷ و به او اختیار داده است  
 که داوری نماید زیرا پسر انسان است . ۲۸ از این تعجب نکنید زیرا  
 زمانی خواهد آمد که همه مردگان صدای او را خواهند شنید ۲۹ و از  
 قبرهای خود بیرون خواهند آمد - نیکوکاران برای حیات خواهند  
 برخاست و گناهکاران برای محکومیت.

### شهادت به عیسی

۳۰ من از خود نمی توانم کاری انجام دهم بلکه طبق آنچه که  
 میشنوم قضاوت می کنم وقضاوت من عادلانه است زیرا در پی انجام  
 خواسته های خودم نیستم بلکه انجام میل پدری که مرا فرستاده است.  
 ۳۱ اگر من در باره خودم شهادت بدهم شهادت من اعتباری  
 ندارد ، ۳۲ ولی شخص دیگری هست که در باره من شهادت می دهد  
 و می دانم که شهادت او در باره من معتبر است . ۳۳ شما قاصدان

پیش یحیی فرستادید و او به حقیقت شهادت داد . ۳۴ من به شهادت انسان نیازی ندارم بلکه به خاطر نجات شما این سخنان را می گویم . یحیی مانند چراغی بود که می سوخت و می درخشید و شما مایل بودید برای مدتی در نور او شادی کنید . ۳۵ اما من شاهدی بزرگتر از یحیی دارم : کارهائی که پدر به من سپرده است تا انجام دهم بر این حقیقت شهادت می دهند که پدر مرا فرستاده است . ۳۶ پدری که مرا فرستاد خودش بر من شهادت داده است . شما هرگز نه او را دیده اید و نه صدایش را شنیده اید ۳۸ و کلام او در دلهای شما جائی ندارد زیرا به آن کسی که فرستاده است ایمان نمی آورید . ۳۹ کتاب مقدس را مطالعه می نمائید چون خیال می کنید که در آن حیات جاودان خواهید یافت در حالیکه کتاب در باره من شهادت می دهد ، ۴۰ شما نمی خواهید پیش من بیائید تا حیات بیابید .

۴۱ من از مردم توقع احترام ندارم . ۴۲ من شما را می شناسم و میدانم که خدا را از دل دوست ندارید . ۴۳ من به نام پدر خود آمده ام و شما مرا نمی پذیرید ، ولی اگر کسی خودسرانه بیاید از او استقبال خواهید کرد . ۴۴ شما که طالب احترام از یکدیگر هستید و به عزت و احترامی که از جانب خدای یکتا می آید توجه ندارید ، چگونه می توانید ایمان بیاورید ؟ ۴۵ گمان نکنید که من در پیشگاه پدر ، شما را متهم خواهم ساخت ، کسی دیگر ، یعنی همان موسی که به او امیدوار هستید ، شما را متهم می نماید . ۴۶ اگر شما به موسی ایمان می داشتید به من نیز ایمان می آوردید زیرا او در باره من نوشته است . ۴۷ اما اگر به نوشته های او ایمان ندارید چگونه گفتار مرا باور خواهید کرد ؟ »

## فصل ششم

## غذا دادن به پنجهزار نفر

(همچنین در متی ۱۴: ۱۳-۲۱ و مرقس ۶: ۳۰-۴۴ و لوقا ۹: ۱۰-۱۷)

۱ بعد از این عیسی به طرف دیگر دریای جلیل که دریای طبریّه است رفت<sup>۲</sup> و عدهٔ زیادی، که معجزات او را در شفا دادن بیماران دیده بودند، به دنبال او رفتند. ۲ آنگاه عیسی به بالای کوهی رفت و با شاگردان خود در آنجا نشست. ۳ ایام عید فصح یهودیان نزدیک بود. ۴ وقتی عیسی به اطراف نگاه کرد و عدهٔ زیادی را دید که به طرف او می‌آیند، از فیلیپس پرسید: «از کجا باید نان بخریم تا اینها بخورند؟» ۵ عیسی این را از روی امتحان به او گفت زیرا خود او میدانست چه باید بکند. ۶ فیلیپس پاسخ داد: «سه هزار ریال نان هم کافی نیست که هر یک از آنها کمی بخورد». ۷ یکی از شاگردانش به نام اندریاس که برادر شمعون پطرس بود به او گفت: ۸ «پسر بچه‌ای در اینجا هست که پنج نان جو و دو ماهی دارد ولی آن برای این عده چه میشود؟» ۹ عیسی گفت: «مردم را بنشانید.» در آنجا سبزه بسیار بود، پس مردم که در حدود پنج هزار مرد بودند نشستند. ۱۰ آنگاه عیسی نانها را برداشته خدا را شکر کرد و در میان مردم که بر روی زمین نشسته بودند تقسیم نمود. ماهیها را نیز همین‌طور هر قدر خواستند تقسیم کرد. ۱۱ وقتی همه سیر شدند، به شاگردان گفت: «خرده‌های نان را جمع کنید تا چیزی تلف نشود.» ۱۲ پس شاگردان آنها را جمع کردند و دوازده سبد از خرده‌های باقی ماندهٔ آن پنج نان جو پر نمودند.

۱۳ وقتی مردم این معجزهٔ عیسی را دیدند گفتند: «در حقیقت این همان پیامبر موعود است که می‌بایست به جهان بیاید.» ۱۴ پس چون عیسی متوجه شد که آنها می‌خواهند او را بزور برده پادشاه

سازند، از آنها جدا شد و تنها به کوهستان رفت.

### راه رفتن بر روی آب

(همچنین در متی ۱۴: ۲۲-۲۳ و مرقس ۶: ۴۵-۵۲)

۱۶ در وقت غروب شاگردان به طرف دریا رفتند<sup>۱۷</sup> و سوار قایق شده به آنطرف دریا به سوی کفر ناحوم حرکت کردند. هوا تاریک شده بود و عیسی هنوز پیش ایشان برنگشته بود.<sup>۱۸</sup> باد شدیدی شروع به وزیدن کرد و دریا طوفانی شد.<sup>۱۹</sup> وقتی در حدود یک فرسنگ جلو رفتند عیسی را دیدند که بر روی آب قدم میزند و به طرف قایق می آید. آنها ترسیدند.<sup>۲۰</sup> اما عیسی به آنها گفت: «من هستم، نترسید.»<sup>۲۱</sup> میخواستند او را بداخل قایق بیاورند، ولی قایق بزودی به مقصد رسید.

### در جستجوی عیسی

۲۲ روز بعد مردمی که در کناره دیگر دریا ایستاده بودند دیدند که، بجز همان قایقی که شاگردان سوار شده بودند، قایق دیگری در آنجا نبود و عیسی هم سوار آن نشده بود بلکه شاگردان بدون عیسی رفته بودند.<sup>۲۳</sup> ولی قایق‌های دیگری از طبریه به نزدیکی همان محلی که خداوند ناهانها را برکت داده بود و مردم خورده بودند رسیدند.<sup>۲۴</sup> وقتی مردم دیدند که عیسی و شاگردانش در آنجا نیستند، سوار این قایق‌ها شده در جستجوی عیسی به کفر ناحوم رفتند.

### نان حیات

۲۵ همینکه او را در آن طرف دریا پیدا کردند به او گفتند: «ای استاد، کی به اینجا آمدی؟»<sup>۲۶</sup> عیسی پاسخ داد: «یقین بدانید بعلت معجزاتی که دیده‌اید نیست که به دنبال من آمده‌اید بلکه به خاطر نانی که خوردید و سیر شدید.<sup>۲۷</sup> برای خوراک فانی تلاش نکنید بلکه برای خوراک حیات جاودان بساقی میماند - یعنی

خوراکی که پسر انسان به شما خواهد داد ، زیرا که پدر او را تأیید کرده است » .<sup>۲۸</sup> آنها از او پرسیدند : « وظیفه ما چیست ؟ چطور میتوانیم کارهایی را که خدا از ما می خواهد انجام دهیم ؟ »<sup>۲۹</sup> عیسی به ایشان پاسخ داد : « آن کاری که خدا از شما میخواهد این است که به کسی که فرستاده است ایمان بیاورید . »<sup>۳۰</sup> آنها گفتند : « چه معجزه ای نشان میدهی تا به تو ایمان بیاوریم ؟ چه می کنی ؟<sup>۳۱</sup> پدران ما در بیابان من را خوردند و چنانکه کتاب مقدس می فرماید : « او از آسمان به آنها نان عطا فرمود تا بخورند » .<sup>۳۲</sup> عیسی به آنان گفت : « یقین بدانید آن موسی نبود که از آسمان به شما نان داد بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما عطا می کند ،<sup>۳۳</sup> زیرا نان خدا آن است که از آسمان نازل شده به جهان حیات می بخشد . »<sup>۳۴</sup> به او گفتند : « ای آقا ، همیشه این نان را به ما بده . »<sup>۳۵</sup> عیسی به آنها گفت : « من نان حیات هستم ، هر که نزد من بیاید هرگز گرسنه نخواهد شد و هر که بمن ایمان بیاورد هرگز تشنه نخواهد گردید .<sup>۳۶</sup> اما چنانکه گفتم شما با اینکه مرا دیدید ایمان نیاوردید .<sup>۳۷</sup> همه کسانی که پدر به من می بخشد به سوی من خواهند آمد و کسی را که پیش من می آید بیرون نخواهم کرد .<sup>۳۸</sup> من از آسمان به زمین آمده ام نه بخاطر آنکه اراده خود را به عمل آورم بلکه اراده فرستنده خویش را<sup>۳۹</sup> و اراده فرستنده من این است که من از همه کسانی که او به من داده است حتی یک نفر را هم از دست ندهم بلکه در روز بازپسین آنها را زنده کنم .<sup>۴۰</sup> زیرا خواست پدر من اینست که هر کس پسر را می بیند و به او ایمان می آورد صاحب حیات جاودان گردد و من او را در روز بازپسین زنده خواهم کرد . »<sup>۴۱</sup> پس یهودیان شکایت کنان به او اعتراض کردند زیرا او گفته بود : « من آن نانی هستم که از آسمان نازل شده است . »

۴۲ آنها گفتند: « آیا این مرد عیسی ، پسر یوسف ، نیست که ما پدر و مادر او را می شناسیم؟ پس چگونه می گوید: من از آسمان آمده‌ام. »  
 ۴۳ عیسی در جواب گفت: « این قدر شکایت نکنید. ۴۴ هیچکس نمیتواند نزد من بیاید مگر اینکه پدری که مرا فرستاد او را بطرف من جذب نماید و من او را در روز بازپسین زنده خواهم ساخت. ۴۵ در کتب انبیاء نوشته شده است: همه از خدا تعلیم خواهند یافت. بنابراین هر کس صدای پدر را شنیده و از او تعلیم گرفته باشد ، نزد من می آید. ۴۶ البته هیچ کس پدر را ندیده است. فقط کسی که از جانب خدا آمده پدر را دیده است. ۴۷ یقین بدانید کسی که به من ایمان میاورد حیات جاودان دارد. ۴۸ من نان حیات هستم. ۴۹ پدران شما در بیابان من را خوردند و لسی مردند. ۵۰ اما من در بساطه نانی صحبت میکنم که از آسمان نازل شده است و اگر کسی از آن بخورد هرگز نمی میرد. ۵۱ من آن نان زنده هستم که از آسمان آمده است. هر که این نان را بخورد تا ابد زنده خواهد ماند و نانی که من خواهم داد بدن خودم میباشد که آن را به خاطر حیات جهانیان میدهم. »

۵۲ یهودیان با یکدیگر به مشاجره پرداختند و می گفتند: « چگونه این شخص میتواند بدن خود را به ما بدهد تا بخوریم؟ » ۵۳ عیسی پاسخ داد: « یقین بدانید اگر بدن پسر انسان را نخورید و خون او را نیاشامید در خودتان حیات ندارید. ۵۴ هر که بدن مرا بخورد و خون مرا بیاشامد ، حیات جاودان دارد و من در روز بازپسین او را زنده خواهم ساخت. ۵۵ زیرا جسم من خوراک حقیقی و خون من نوشیدنی حقیقی است. ۵۶ هر که جسم مرا میخورد و خون مرا میاشامد ، در من ساکن است و من در او. ۵۷ همانطوریکه پدر زنده

مرا فرستاد و من بوسیله پدر زنده هستم ، هر که مرا بخورد بوسیله من زنده خواهد ماند .

۵۸ این نانی که از آسمان نازل شده مانند نانی نیست که پدران شما خوردند و مردند . زیرا هر که از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند . » ۵۹ این چیزها را عیسی هنگامیکه در کنیسه ای در کفرناحوم تعلیم میداد فرمود .

### سخنان حیات جاودانی

۶۰ بسیاری از پیروانش هنگامیکه این را شنیدند گفتند : « این سخن سخت است ، چه کسی میتواند به آن گوش دهد؟ » ۶۱ وقتی عیسی احساس کرد که پیروانش از این موضوع شکایت میکنند ، به آنها گفت : « آیا این مطلب باعث لغزش شما شد ؟ ۶۲ پس اگر پسر انسان را ببینید که به مکان اول خود صعود میکند چه خواهید کرد ؟ ۶۳ روح است که حیات میبخشد ولی جسم فایده ای ندارد . سخنانی که بشما میگویم روح و حیات است ۶۴ ولی بعضی از شما ایمان ندارید . » زیرا عیسی از ابتدا کسانی را که ایمان نداشتند و همچنین آن کسی را که بعداً او را تسلیم کرد می شناخت . ۶۵ پس گفت : « به همین دلیل به شما گفتم که هیچکس نمی تواند نزد من بیاید مگر آنکه پدر من این فیض را به او عطا کرده باشد . »

۶۶ از آن ببعد بسیاری از پیروان او برگشتند و دیگر با او همراهی نکردند . ۶۷ آنوقت عیسی از دوازده حواری پرسید : « آیا شما هم می خواهید مرا ترك کنید ؟ » ۶۸ شمعون پطرس در جواب گفت : « ای خداوند ، نزد کی برویم ؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است . ۶۹ ما ایمان و اطمینان داریم که تو آن پاك مرد خدا هستی . » ۷۰ عیسی پاسخ داد : « آیا من شما دوازده نفر را برنگزیده ام ؟ در



حالیکه یکی از شما ابلیسی است . » <sup>۲۱</sup> اینرا در بارهٔ یهودای اسخر-یوطی پسر شمعون گفت. زیرا او که یکی از آن دوازده حواری بود، قصد داشت عیسی را تسلیم کند .

### فصل هفتم

#### عیسی و برادران او

<sup>۱</sup> بعد از آن عیسی در جلیل مسافرت می کرد . او نمیخواست در یهودیه باشد چون یهودیان قصد داشتند او را بکشند . <sup>۲</sup> همین که عید یهودیان یعنی عید خیمه‌ها نزدیک شد ، <sup>۳</sup> برادران عیسی به او گفتند : « اینجا را ترک کن و به یهودیه برو تا پیروان تو کارهایی را که می کنی ببینند . <sup>۴</sup> کسی که می خواهد مشهور شود کارهای خود را پنهانی انجام نمی دهد ، تو که این کارها را می کنی بگذار تمام دنیا تو را ببینند . » <sup>۵</sup> چونکه برادرانش هم به او ایمان نداشتند . <sup>۶</sup> عیسی به ایشان گفت : « هنوز وقت من نرسیده است، اما برای شما هر وقت مناسب است . <sup>۷</sup> دنیا نمی تواند از شما متنفر باشد اما از من نفرت دارد، زیرا من در بارهٔ آن شهادت میدهم که کارهایش بد است . <sup>۸</sup> شما برای این عید بروید . من فعلا نمی آیم زیرا هنوز وقت من کاملا نرسیده است . » <sup>۹</sup> عیسی این را به آنان گفت و در جلیل ماند .

#### عیسی در اورشلیم

<sup>۱۰</sup> بعد از آنکه برادرانش برای عید به اورشلیم رفتند ، خود عیسی نیز بانجا رفت ولی نه آشکارا بلکه پنهانی . <sup>۱۱</sup> یهودیان در ایام عید به دنبال او می گشتند و می پرسیدند : « او کجا است ؟ » <sup>۱۲</sup> در میان مردم در بارهٔ او گفتگوی زیادی وجود داشت . بعضی میگفتند : « او آدم خوبی است . » و دیگران می گفتند : « نه ، او مردم را گول میزند . » <sup>۱۳</sup> اما به علت ترس از یهودیان هیچ کس در بارهٔ او بطور علنی چیزی نمی گفت .

۱۴ در اواسط ایام عید ، عیسی به معبد آمد و به تعلیم دادن پرداخت . ۱۵ یهودیان با تعجب می گفتند : « این شخص که هرگز تعلیم نیافته است چگونه کتب مقدس را می داند؟ » ۱۶ عیسی در جواب ایشان گفت : « آنچه من تعلیم میدهم از خود من نیست ، بلکه از طرف فرستنده من است . ۱۷ کسی که مایل باشد اراده او را انجام دهد ، خواهد دانست که تعالیم من از جانب خدا است یا من فقط از خود سخن میگویم . ۱۸ هر که از خود سخن بگوید طالب جاه و جلال برای خود میباشد ، اما کسی که طالب جلال فرستنده خود باشد آدمی است صادق و در او ناراستی نیست . ۱۹ مگر موسی شریعت را به شما نداد - شریعتی که هیچ يك از شما آن را عمل نمی کند ؟ چرا میخواهید مرا بکشید ؟ » ۲۰ مردم در جواب گفتند : « تو دیو داری . چه کسی می خواهد تو را بکشد ؟ » ۲۱ عیسی جواب داد : « من يك کار کردم و همه شما از آن تعجب کردید . ۲۲ موسی قانون مربوط به ختنه را به شما داد ( هر چند از موسی شروع نشد بلکه از اجداد قوم ) و شما در روز سبت پسران خود را ختنه می کنید . ۲۳ پس اگر پسران خود را در روز سبت ختنه میکنید تا قانون موسی شکسته نشود ، چرا به این دلیل که من در روز سبت به يك انسان سلامتی کامل بخشیدم بر من خشمگین شده اید ؟ ۲۴ از روی ظاهر قضاوت نکنید بلکه در قضاوتهای خود با انصاف باشید . »

آیا او مسیح است ؟

۲۵ پس بعضی از مردم اورشلیم گفتند : « آیا این همان کسی نیست که می خواهند او را بکشند ؟ ۲۶ ببینید ، او در اینجا به طور علنی صحبت می کند و آنها چیزی به او نمی گویند . آیا حکمرانان ما واقعاً قبول دارند که او مسیح موعود است ؟ ۲۷ با وجود این ما همه میدانیم که این مرد اهل کجا است ، اما وقتی مسیح ظهور کند هیچکس نخواهد دانست که او اهل کجاست . »

۲۸ از این رو وقتی عیسی در معبد تعلیم میداد بسا صدای بلند گفت: « شما مرا می‌شناسید و میدانید که اهل کجا هستم . ولی من به دلخواه خود نیامده‌ام زیرا فرستنده من حق است و شما او را نمی‌شناسید . ۲۹ اما من او را می‌شناسم زیرا از جانب او آمده‌ام و او مرا فرستاده است. » ۳۰ در این وقت آنها خواستند او را دستگیر کنند ، اما هیچ کس دست به طرف او دراز نکرد زیرا وقت او هنوز نرسیده بود . ۳۱ ولی عده زیادی به او ایمان آوردند و می‌گفتند : « آیا وقتی مسیح ظهور کند از این شخص بیشتر معجزه می‌نماید ؟ »

### کوشش برای بازداشت عیسی

۳۲ فریسیان آنچه را که مردم در باره او بطور پنهانی می‌گفتند شنیدند . پس آنها و سران کاهنان پاسبانانی فرستادند تا عیسی را بازداشت کنند . ۳۳ آنگاه عیسی گفت : « فقط مدت کوتاهی با شما خواهم بود و بعد به نزد فرستنده خود خواهم رفت . ۳۴ شما به دنبال من خواهید گشت اما مرا نخواهید یافت و به جایی که من خواهم بود شما نمی‌توانید بیایید . » ۳۵ پس یهودیان به یکدیگر گفتند : « کجا می‌خواهد برود که ما نتوانیم او را پیدا کنیم ؟ آیا می‌خواهد پیش کسانی برود که در میان یونانیان پراکنده هستند و به یونانیان تعلیم دهد ؟ ۳۶ او می‌گوید : به دنبال من خواهید گشت اما مرا نخواهید یافت و به جاییکه من خواهم بود شما نمی‌توانید بیایید . مقصود او از این حرف چیست ؟ »

### نهرهای آب حیات

۳۷ در آخرین روز که مهمترین روز عید بود عیسی ایستاد و با صدای بلند گفت : « اگر کسی تشنه است پیش من بیاید و بنوشد . ۳۸ چنانکه کلام خدا میفرماید: « نهرهای آب زنده از درون آن کسی که به من ایمان بیاورد جاری خواهد گشت. » ۳۹ این سخنان را در

بارۀ روح القدس، که می‌باید به مؤمنین او داده شود، میگفت و چون هنوز عیسی جلال نیافته بود روح القدس عطا نشده بود.

دو دستگی در میان جمعیت

۴۰ بسیاری از کسانی که این سخن را شنیدند گفتند: « این مرد واقعاً همان پیامبر موعود است. » ۴۱ دیگران گفتند: « او مسیح است. » و عده‌ای هم گفتند: « آیا مسیح از جلیل ظهور میکند؟ ۴۲ مگر کتاب مقدس نمی‌گوید که مسیح باید از خاندان داود و اهل دهکده داود یعنی بیت لحم باشد؟ » ۴۳ به این ترتیب در بارۀ او در میان جمعیت دو دستگی به وجود آمد. ۴۴ عده‌ای خواستند او را دستگیر کنند، اما هیچ کس به طرف او دست دراز نکرد.

بی‌ایمانی سران یهود

۴۵ بعد از آن پاسبانان پیش سران کاهنان و فریسیان برگشتند. آنها از پاسبانان پرسیدند: « چرا او را نیاوردید؟ » ۴۶ پاسبانان جواب دادند: « تا به حال هیچ کس مانند این مرد سخن نگفته است. » ۴۷ فریسیان در پاسخ گفتند: « آیا او شما را هم گمراه کرده است؟ ۴۸ آیا کسی از رؤسا و فریسیان به او گرویده است؟ ۴۹ و اما این آدم‌هایی که از شریعت بی‌خبرند، ملعون هستند! » ۵۰ نيقوديموس، که در شب به دیدن عیسی آمده بود و یکی از آنها بود، از آنها پرسید: ۵۱ « آیا شریعت به ما اجازه میدهد کسی را محکوم کنیم بدون آنکه به سخنان او گوش دهیم و بدانیم چه کار کرده است؟ » ۵۲ در پاسخ به او گفتند: « مگر تو هم جلیلی هستی؟ بررسی کن و بین که هیچ پیامبری از جلیل ظهور نکرده است. »

فصل هشتم

زنی که در حین زنا گرفته شد

۱ پس آنها همه به خانه‌های خود رفتند اما عیسی به کوه زیتون

زفت .<sup>۱</sup> و صبح زود باز به معبد آمد و همهٔ مردم به دور او جمع شدند و او نشست و به تعلیم دادن آنان مشغول شد .<sup>۳</sup> در این وقت ملایان و فریسیان زنی را که در حین عمل زنا گرفته بودند پیش او آوردند و در وسط بر پا داشتند<sup>۴</sup> آنان به او گفتند : « ای استاد ، این زن را در حین عمل زنا گرفته ایم .<sup>۵</sup> موسی در تورات به مادستور داده است که چنین زنان باید سنگسار شوند . اما تو در این باره چه می گوئی ؟ »<sup>۶</sup> آنان از روی امتحان این را گفتند تا دلیلی برای اتهام او پیدا کنند . اما عیسی سر بزر افکند و با انگشت خود روی زمین می نوشت ،<sup>۷</sup> ولی چون آنان با اصرار به سؤال خود ادامه دادند ، عیسی سر خود را بلند کرد و گفت : « آن کسی که در میان شما بیگناه است سنگ اول را به او بزند . »<sup>۸</sup> عیسی باز سر خود را بزر افکند و بر زمین می نوشت .<sup>۹</sup> وقتی آنها این را شنیدند ، از پیران شروع کرده يك بيك بیرون رفتند و عیسی تنها با آن زن که در وسط ایستاده بود باقی ماند .<sup>۱۰</sup> عیسی سر خود را بلند کرد و به آن زن گفت : « آنها کجا رفتند ؟ کسی تو را محکوم نکرد ؟ »<sup>۱۱</sup> زن گفت : « هیچ کس ، ای آقا . » عیسی گفت : « من هم تو را محکوم نمی کنم ، برو و دیگر گناه نکن . »

عیسی نور جهان است

<sup>۱۲</sup> عیسی باز به مردم گفت : « من نور جهان هستم ، کسی که از من پیروی کند در تاریکی سرگردان نخواهد شد بلکه نور حیات را خواهد داشت . »

<sup>۱۳</sup> فریسیان به او گفتند : « تو در بارهٔ خودت شهادت میدهی پس شهادت تو اعتباری ندارد . »<sup>۱۴</sup> عیسی در پاسخ گفت : « من حتی اگر بر خود شهادت بدهم ، شهادتم معتبر است زیرا من میدانم از کجا آمده ام و به کجا می روم ولی شما نمی دانید که من از کجا

آمده‌ام و به کجا می‌روم. <sup>۱۵</sup> شما از نظر انسانی قضاوت میکنید ولی من در بارهٔ هیچکس چنین قضاوت نمی‌کنم. <sup>۱۶</sup> اگر قضاوت هم بکنم قضاوت من درست است، چون در این کار تنها نیستم بلکه پدری که مرا فرستاد نیز با من است. <sup>۱۷</sup> در شریعت شما هم نوشته شده است که گواهی دو شاهد معتبر است: <sup>۱۸</sup> یکی خود من هستم که بر خود شهادت میدهم و شاهد دیگر، پدری است که مرا فرستاد. <sup>۱۹</sup> به او گفتند: «پدر تو کجا است؟» عیسی پاسخ داد: «شما نه مرا میشناسید و نه پدر مرا. اگر مرا میشناختید پدرم را نیز میشناختید. <sup>۲۰</sup> عیسی این سخنان را هنگامیکه در بیت‌المال معبد تعلیم میداد گفت و کسی به طرف او دست دراز نکرد، زیرا وقت او هنوز نرسیده بود.

جائیکه من می‌روم شما نمی‌توانید بیایید

<sup>۲۱</sup> باز عیسی به ایشان گفت: «من می‌روم و شما بدنبال من خواهید گشت ولی درگناهان خود خواهید مرد و به جایی که من می‌روم نمی‌توانید بیایید.» <sup>۲۲</sup> یهودیان به یکدیگر گفتند: «وقتی می‌گوید به جائیکه من می‌روم شما نمی‌توانید بیایید، آیا منظورش این است که میخواهد خودش را بکشد؟» <sup>۲۳</sup> عیسی به آنها گفت: «شما به این عالم پائین تعلق دارید و من از عالم بالا آمده‌ام، شما از این جهان هستید ولی من از این جهان نیستم. <sup>۲۴</sup> به این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد. اگر ایمان نیاورید که من او هستم در گناهان خود خواهید مرد.» <sup>۲۵</sup> آنان از او پرسیدند: «تو کی هستی؟» عیسی جواب داد: «من همان کسی هستم که از اول هم به شما گفتم. <sup>۲۶</sup> چیزهای زیادی دارم که در بساره شما بگویم و داوری نمایم اما فرستندهٔ من حق است و من آنچه را که از او می‌شنوم به جهان اعلام میکنم.» <sup>۲۷</sup> آنها نفهمیدند که او در بارهٔ پدر با آنان صحبت میکند.

۲۸ بهمین دلیل عیسی به آنان گفت: « وقتی شما پسر انسان را از زمین بلند کردید آن وقت خواهید دانست که من او هستم و از خود کاری نمی‌کنم ، بلکه همان طور که پدر به من تعلیم داده است سخن می‌گویم . ۲۹ فرستنده من با من است . پدر مرا تنها نگذاشته است ، زیرا من همیشه آنچه او را خوشنود می‌سازد به عمل می‌آورم . » ۳۰ در نتیجه این سخنان بسیاری به او گرویدند .

### آزادی و بردگی

۳۱ سپس عیسی به یهودیانی که به او گرویده بودند گفت: « اگر مطابق تعالیم من عمل کنید ، در واقع پیرو من خواهید بود ۳۲ و حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد . » ۳۳ آنها به او جواب دادند : « ما فرزندان ابراهیم هستیم و هرگز برده کسی نبوده‌ایم . مقصود تو از اینکه می‌گوئی شما آزاد خواهید شد چیست ؟ » ۳۴ عیسی به ایشان گفت : « یقین بدانید که هر کسی که گناه میکند برده گناه است ۳۵ و برده همیشه در میان اهل خانه نمی‌ماند ولی پسر همیشه میماند . ۳۶ پس اگر پسر ، شما را آزاد سازد واقعاً آزاد خواهید بود . ۳۷ می‌دانم که شما فرزندان ابراهیم هستید ، اما چون سخنان من در دلهای شما جائی ندارد ، می‌خواهید مرا بکشید . ۳۸ من در باره آنچه در حضور پدر دیده‌ام سخن می‌گویم و شما هم آنچه را از پدر خود آموخته‌اید انجام می‌دهید . » ۳۹ آنها در پاسخ گفتند : « ابراهیم پدر ما است . » عیسی به آنها گفت : « اگر فرزندان ابراهیم می‌بودید ، اعمال او را به جا می‌آوردید ، ولی حالا می‌خواهید مرا بکشید در حالیکه من همان کسی هستم که حقیقت را آنچنانکه از خدا شنیده‌ام به شما می‌گویم . ابراهیم چنین کاری نکرد . ۴۱ شما کارهای پدر خود را بجا می‌آوردید . » آنها به او گفتند : « ما حرام‌زاده نیستیم ، ما يك پدر داریم و آن خود خدا

است . « ۴۲ عیسی به آنها گفت : « اگر خدا پدر شما می بود مرا دوست میداشتید زیرا من از جانب خدا آمده‌ام و در بین شما هستم . من خودسرانه نیآمده‌ام ، بلکه او مرا فرستاد . ۴۳ چرا سخنان مرا نمی‌فهمید؟ برای اینکه طاقت شنیدن چنین سخنانی را ندارید . ۴۴ شما فرزندان پدر خود ابلیس هستید و آرزوهای پدر خود را به عمل می‌آورید . او از اول قاتل بود و از راستی بی‌خبر است ، چون در او هیچ راستی نیست . وقتی دروغ می‌گویند مطابق سرشت خود رفتار می‌نمایند زیرا دروغگو و پدر تمام دروغ‌ها است . ۴۵ اما من چون حقیقت را به شما می‌گویم ، به من ایمان نمی‌آورید . ۴۶ کدام يك از شما می‌تواند گناهی به من نسبت دهد ؟ پس اگر من حقیقت را می‌گویم چرا به من ایمان نمی‌آورید ؟ ۴۷ کسیکه از خدا باشد به کلام خدا گوش میدهد . شما به کلام خدا گوش نمی‌دهید چون از خدا نیستید . »

### عیسی و ابراهیم

۴۸ یهودیان در جواب به او گفتند : « آیا درست نگفتیم که تو سامری هستی و دیو داری ؟ » ۴۹ عیسی گفت : « من دیو ندارم ، بلکه به پدر خود احترام می‌گذارم ولی شما مرا بی‌حرمت می‌سازید . ۵۰ من طالب جلال خود نیستم ، کس دیگری هست که طالب آن است و او قضاوت می‌کند . ۵۱ یقین بدانید اگر کسی از تعالیم من اطاعت نماید هرگز نخواهد مرد . » ۵۲ یهودیان به او گفتند : « حالا مطمئن شدیم که تو دیو داری . ابراهیم و همه پیامبران مردند ولی تو می‌گوئی : هر که از تعالیم من اطاعت نماید هرگز نخواهد مرد . ۵۳ آیا تو از پدر ما ابراهیم و همه پیامبران که مرده‌اند بزرگتری ؟ فکر می‌کنی کی هستی ؟ » ۵۴ عیسی پاسخ داد : « اگر من خود را آدم بزرگی بدانم این بزرگی ارزشی ندارد ، آن پسر من است که مرا



بزرگی و جلال میبخشد ، همان کسی که شما می گوئید خدای شما است .<sup>۵۵</sup> شما هیچ وقت او را نشناخته اید ، اما من او را می شناسم و اگر بگویم که او را نمی شناسم مانند شما دروغگو خواهم بود ، ولی من او را می شناسم و آنچه می گوید اطاعت می کنم .<sup>۵۶</sup> پدر شما ابراهیم از اینکه امید داشت روز مرا ببیند خوشحال بود و آن را دید و شادمان شد .<sup>۵۷</sup> یهودیان به او گفتند : « تو هنوز پنجاه سال هم نداری پس چگونه ممکن است ابراهیم را دیده باشی ؟ »<sup>۵۸</sup> عیسی به ایشان گفت : « یقین بدانید که پیش از تولد ابراهیم ، من بوده ام و هستم . »<sup>۵۹</sup> آنها سنگ برداشتند که به سوی عیسی پرتاب کنند ولی او از نظر مردم دور شد و معبد را ترك کرد و رفت .

### فصل نهم

عیسی کور مادر زاد را شفا میدهد  
 ۱ وقتی از محلی میگذشت ، کور مادر زادی را دید .  
 ۲ شاگردانش از او پرسیدند : « ای استاد ، به علت گناه کی بود که این مرد ، نابینا بدنیا آمد؟ خود او گناهکار بود یا والدینش؟ »<sup>۳</sup> عیسی جواب داد : « نه از گناه خودش بود و نه از والدینش بلکه تا در وجود او کارهای خدا آشکار گردد .<sup>۴</sup> تا وقتی روز است باید کار های فرستنده خود را بانجام برسانیم . وقتی شب می آید کسی نمیتواند کار کند .<sup>۵</sup> تا وقتی در جهان هستم نور جهانم . »<sup>۶</sup> وقتی این را گفت آب دهان به زمین انداخت و با آن گل ساخت و گل را به چشمان کور مالید<sup>۷</sup> و به او گفت : « برو و در حوض سیلوحا (یعنی فرستاده ) چشمهای خود را بشوی . » پس رفت و شست و با چشمان باز برگشت .

<sup>۸</sup> پس همسایگان و کسانی که او را در وقتی که گدائی میکرد می شناختند گفتند : « آیا این همان شخصی نیست که می نشست و

گدائی می‌کرد؟»<sup>۹</sup> بعضی گفتند: «این همان شخص است.» اما دیگران گفتند: «نه، این شخص به او شباهت دارد.» ولی او خودش گفت: «من همان شخص هستم.»<sup>۱۰</sup> از او پرسیدند: «پس چشمان تو چگونه باز شد؟»<sup>۱۱</sup> او در جواب گفت: «شخصی که اسمش عیسی است گل ساخت و به چشمان من مالید و به من گفت که به حوض سیلوحا بروم و بشویم. من هم رفتم و چشمهای خود را شستم و بینا شدم.»<sup>۱۲</sup> آنها پرسیدند: «آن شخص کجا است؟» پاسخ داد: «نمیدانم.»

### تحقیق فریسیان دربارهٔ شفای کور مادر زاد

<sup>۱۳</sup> آنها آن مرد را که قبلاً نابینا بود نزد فریسیان بردند،<sup>۱۴</sup> زیرا عیسی در روز سبت گل ساخته و چشمان او را باز کرده بود. در این وقت فریسیان از او پرسیدند که چگونه بینا شده است.<sup>۱۵</sup> آن مرد به آنان گفت: «او روی چشمانم گل مالید و من شستم و حالا میتوانم بینم.»<sup>۱۶</sup> عده‌ای از فریسیان گفتند: «این شخص از جانب خدا نیست چون قانون سبت را رعایت نمیکند.» دیگران گفتند: «شخص گناهکار چگونه میتواند چنین معجزاتی بنماید؟» و در میان آنان دو دستگی بوجود آمد.

<sup>۱۷</sup> آنها باز هم از آن شخص که نابینا بود پرسیدند: «نظرتو درباره آن کسی که می‌گوئی چشمان تو را باز کرد چیست؟» او پاسخ داد: «او يك پیامبر است.»<sup>۱۸</sup> ولی یهودیان باور نمی‌کردند که آن مرد کور بوده و بینائی خود را باز یافته است تا اینکه والدین او را احضار کردند.<sup>۱۹</sup> از آنان پرسیدند: «آیا این مرد پسر شما است؟ آیا شهادت میدهد که کور به دنیا آمده است؟ پس چگونه اکنون میتواند ببیند؟»<sup>۲۰</sup> والدین آن شخص در جواب گفتند: «ما میدانیم که او فرزند ما میباشد و نابینا به دنیا آمده است.»<sup>۲۱</sup> اما

نمیدانیم اکنون چگونه میتواند ببیند یا کی چشمان او را باز کرده است. از خودش پرسید، او بالغ است و حسرت خود را خواهد زد.»<sup>۲۲</sup> والدین او چون از یهودیان میترسیدند این طور جواب دادند، زیرا یهودیان قبلاً توافق کرده بودند که هر کس اقرار کند که عیسی، مسیح است او را از کنیسه اخراج نمایند.<sup>۲۳</sup> از این جهت والدین آن مرد گفتند: «از خودش پرسید، او بالغ است.»

<sup>۲۴</sup> پس برای بار دوم آن مرد را که قبلاً کور بود احضار کرده گفتند: «سوگند یاد کن که حقیقت را خواهی گفت. ما میدانیم که این شخص گناهکار است.»<sup>۲۵</sup> آن مرد پاسخ داد: «اینکه او گناهکار است یا نه من نمیدانم فقط يك چیز میدانم که کور بودم و اکنون میبینم.»<sup>۲۶</sup> آنها پرسیدند: «با تو چه کرد؟ چگونه چشمان تو را باز نمود؟»<sup>۲۷</sup> جواب داد: «من همین حالا بشما گفتم و گوش ندادید. چرا میخواهید دوباره بشنوید؟ آیا شما هم میخواهید شاگرد او بشوید؟»<sup>۲۸</sup> پس به او دشنام دادند و گفتند: «خودت شاگرد او هستی، ما شاگرد موسی هستیم.»<sup>۲۹</sup> ما میدانیم که خدا با موسی سخن گفت ولی در مورد این شخص ما نمیدانیم که او از کجا آمده است.»<sup>۳۰</sup> آن مرد در جواب آنان گفت: «چیز عجیبی است که شما نمیدانید او از کجا آمده است درحالیکه چشمان مرا باز کرده است.»<sup>۳۱</sup> همه میدانیم که خدا دعای گناهکاران را نمیشنود ولی اگر کسی خدا پرست باشد و اراده خدا را بجا آورد، خدا دعاهای او را میشنود.<sup>۳۲</sup> از ابتدای پیدایش عالم شنیده نشده که کسی چشمان کور مادر زادی را باز کرده باشد.<sup>۳۳</sup> اگر این مرد از جانب خدا نیامده بود، نمیتوانست کاری بکند.»<sup>۳۴</sup> به او گفتند: «تو که در گناه متولد شده‌ای، به ما تعلیم میدهی؟» و بعد او را از کنیسه بیرون انداختند.

## کور دلان

<sup>۳۵</sup> وقتی عیسی شنید که او را از کنیسه بیرون کرده‌اند او را پیدا کرد و از او پرسید: « آیا به پسر انسان ایمان داری؟ » <sup>۳۶</sup> آن مرد پاسخ داد: « ای آقا، کیست تا به او ایمان آورم؟ » <sup>۳۷</sup> عیسی به او گفت: « تو او را دیده‌ای و او همان کسی است که اکنون با تو سخن می‌گوید. » <sup>۳۸</sup> او گفت: « خداوند، ایمان دارم. » و در مقابل عیسی سجده کرد.

<sup>۳۹</sup> عیسی سپس گفت: « من به خاطر داوری به این جهان آمده‌ام تا کوران بینا و بینایان کور شوند. » <sup>۴۰</sup> بعضی از فریسیان که در اطراف او بودند این سخنان را شنیدند و به او گفتند: « آیا مقصودت اینستکه ما هم کور هستیم؟ » <sup>۴۱</sup> عیسی به ایشان گفت: « اگر کور می‌بودید گناهی نمی‌داشتید، اما چون می‌گوئید بینا هستیم، بهمین دلیل هنوز در گناه هستید. »

## فصل دهم

## مثل آغل گوسفندان

<sup>۱</sup> « یقین بدانید هر که از در به آغل گوسفندان وارد نشود بلکه از راه دیگری بالا برود او دزد و راهزن است. <sup>۲</sup> اما کسی که از در وارد شود شبان گوسفندان است. <sup>۳</sup> دربان در را برای او باز می‌کند و گوسفندان صدایش را می‌شنوند. او گوسفندان خود را به نام می‌خواند و آنان را بیرون می‌برد. <sup>۴</sup> وقتی گوسفندان خود را بیرون می‌برد خودش در جلوی آنها حرکت می‌کند و گوسفندان به دنبالش می‌روند زیرا صدای او را می‌شناسند. <sup>۵</sup> به دنبال غریبه نمی‌روند بلکه از او می‌گریزند زیرا صدای غریبه‌ها را نمی‌شناسند. » <sup>۶</sup> عیسی این مثل را برای ایشان آورد ولی آنها مقصود او را نفهمیدند.

## شبان نیکو

۷ پس عیسی بار دیگر به آنها گفت : « یقین بدانید که من برای گوسفندان در هستم .<sup>۸</sup> همه کسانی که قبل از من آمدند دزد و راهزن بودند و گوسفندان به صدای آنان گوش ندادند .<sup>۹</sup> من در هستم ، هر که بوسیله من وارد شود نجات می یابد و به داخل و خارج می رود و علوفه پیدا میکند .<sup>۱۰</sup> دزد می آید تا بدزدد ، بکشد و نابود سازد . من آمده ام تا آدمیان حیات یابند و آن را به طور کامل داشته باشند .<sup>۱۱</sup> من شبان نیکو هستم ، شبان نیکو جان خود را برای گوسفندان فدا می سازد<sup>۱۲</sup> اما مزدوری که شبان نیست و گوسفندان به او تعلق ندارند وقتی ببیند که گرگ می آید گوسفندان را میگذارد و فرار میکند . آنگاه گرگ به گله حمله میکند و گوسفندان را پراکنده می سازد .<sup>۱۳</sup> او می گریزد چون مزدور است و بفکر گوسفندان نیست .<sup>۱۴</sup> من شبان نیکو هستم ، من گوسفندان خود را می شناسم و آنها هم مرا می شناسند .<sup>۱۵</sup> همانطور که پدر مرا می شناسد ، من هم پدر را می شناسم و جان خود را در راه گوسفندان فدا می سازم .<sup>۱۶</sup> من گوسفندان دیگری هم دارم که از این گله نیستند ، باید آنها را نیز بیاورم . آنها صدای مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد .<sup>۱۷</sup> پدرم مرا دوست دارد زیرا من جان خود را فدا می کنم تا آنها را بیاورم .<sup>۱۸</sup> هیچکس جان مرا از من نمیگیرد ، من به میل خود آنها را فدا می کنم . اختیار دارم که آنها را فدا سازم و اختیار دارم آنها را باز بدست آورم . پدر این دستور را به من داده است . »

۱۹ به خاطر این سخنان ، بار دیگر در بین یهودیان دو دستگی بوجود آمد .<sup>۲۰</sup> بسیاری از آنان گفتند : « او دیو دارد و دیوانه است . چرا به سخنان او گوش میدهید ؟ »<sup>۲۱</sup> دیگران گفتند : « کسی که دیو دارد نمیتواند این طور سخن بگوید . آیا دیو میتواند چشمان

کور را باز نماید؟»

یهودیان عیسی را نمی‌پذیرند

۲۲ وقتی عید تقدیس در اورشلیم فرارسید، زمستان بود ۲۳ و عیسی در صحن معبد و در داخل رواق سلیمان قدم میزد. ۲۴ یهودیان در اطراف او گرد آمدند و از او پرسیدند: «تا کی ما را در بی‌تکلیفی نگاه میداری؟ اگر مسیح هستی آشکارا بگو.» ۲۵ عیسی گفت: «من به شما گفته‌ام اما شما باور نمی‌کنید. کارهایی که بنام پدر انجام میدهم بر من شهادت میدهند. ۲۶ اما شما چون گوسفندان من نیستید ایمان نمی‌آورید. ۲۷ گوسفندان من صدای مرا میشوند و من آنها را میشناسم و آنها به دنبال من می‌آیند. ۲۸ من به آنها حیات جاودان می‌بخشم و آنها هرگز هلاک نخواهند شد و هیچ کس نمی‌تواند آنها را از دست من بگیرد. ۲۹ پدری که آنان را به من بخشیده است از همه بزرگتر است و هیچ کس نمیتواند آنها را از دست پدر من بگیرد. ۳۰ من و پدر یک هستیم.»

۳۱ بار دیگر یهودیان سنگ برداشتند تا او را سنگسار کنند. ۳۲ عیسی به آنها گفت: «من از جانب پدر کارهای نیک بسیاری در برابر شما انجام داده‌ام. به خاطر کدامیک از آنها مرا سنگسار می‌کنید؟» ۳۳ یهودیان در جواب گفتند: «برای کارهای نیک نیست که می‌خواهیم تو را سنگسار کنیم بلکه به خاطر کفر تو است. تو که یک انسان هستی ادعای الوهیت میکنی!»

۳۴ عیسی در جواب گفت: «مگر در شریعت شما نوشته نشده است که شما خدایان هستید؟ ۳۵ اگر خدا کسانی را که کلام او را دریافت کردند خدایان خوانده است و ما میدانیم که کلام خدا هرگز باطل نمیشود، ۳۶ پس چرا به من که پدر، مرا برگزیده و به جهان فرستاده است نسبت کفر میدهید وقتی می‌گویم پسر خدا هستم؟ ۳۷ اگر

من کارهای پدرم را بجا نمی‌آورم به من ایمان نیاورید<sup>۳۸</sup> و اما اگر کارهای او را انجام میدهم حتی اگر به من ایمان نمی‌آورید به کارهای من ایمان بیاورید تا بدانید و مطمئن شوید که پدر در من است و من در او .»

<sup>۳۹</sup> پس بار دیگر آنها میخواستند او را دستگیر کنند اما از نظر ایشان دور شد .

<sup>۴۰</sup> باز عیسی از رود اردن گذشته به جائیکه یحیی قبلا تعمید میداد رفت و در آنجا ماند .<sup>۴۱</sup> بسیاری از مردم پیش او آمدند و گفتند : « یحیی هیچ معجزه‌ای نکرد اما آنچه او در باره این مرد گفت راست بود .»<sup>۴۲</sup> در آنجا بسیاری به عیسی گرویدند .

### فصل یازدهم

#### مرگ ایلعازر

<sup>۱</sup> مردی بنام ایلعازر ، از اهالی بیت عنیا یعنی دهکده مریم و خواهرش مرتا ، مریض بود .<sup>۲</sup> مریم همان بود که به پاهای خداوند عطر ریخت و آنها را با گیسوان خود خشک کرد و اکنون برادرش ایلعازر بیمار بود .<sup>۳</sup> پس خواهرانش برای عیسی پیغام فرستادند که : « ای خداوند ، آن کسی که تو او را دوست داری بیمار است . »<sup>۴</sup> وقتی عیسی این را شنید گفت : « ایسن بیماری به مرگ او منجر نخواهد شد بلکه وسیله‌ای برای جلال خدا است تا پسر خدا نیز از این راه جلال یابد . »

<sup>۵</sup> عیسی مرتا و خواهر او و ایلعازر را دوست میداشت .<sup>۶</sup> پس وقتی از بیماری ایلعازر با خبر شد دو روز دیگر در جائیکه بود توقف کرد<sup>۷</sup> و سپس به شاگردان گفت : « بیائید باز هم به یهودیه برویم . »<sup>۸</sup> شاگردان به او گفتند : « ای استاد ، هنوز از آن وقت که یهودیان میخواستند تو را سنگسار کنند چیزی نگذشته است . آیا

باز هم میخواهی به آنجا بروی؟»<sup>۹</sup> عیسی پاسخ داد: «آیا یک روز دوازده ساعت نیست؟ کسی که در روز راه میرود لغزش نمی خورد زیرا نور این جهان را می بیند. <sup>۱۰</sup> اما اگر کسی در شب راه برود می لغزد زیرا در او هیچ نوری وجود ندارد.»<sup>۱۱</sup> عیسی این را گفت و افزود: «دوست ما ایلعازر خوابیده است اما من میروم تا او را بیدار کنم.»<sup>۱۲</sup> شاگردان گفتند: «ای خداوند، اگر او خواب باشد حتماً خوب خواهد شد.»<sup>۱۳</sup> عیسی از مرگ او سخن می گفت اما آنها تصور کردند مقصود او خواب معمولی است.<sup>۱۴</sup> آنگاه عیسی بطور واضح به آنها گفت: «ایلعازر مرده است.<sup>۱۵</sup> بخاطر شما خوشحالم که آنجا نبودم چون حالا میتوانید ایمان بیاورید. بیائید پیش او برویم.»<sup>۱۶</sup> تو ما که او را دو قلو می گفتند به سایر شاگردان گفت: «بیائید ما هم برویم تا با او بمیریم.»

#### عیسی قیامت و حیات است

<sup>۱۷</sup> وقتی عیسی به آنجا رسید معلوم شد که چهار روز است او را دفن کرده اند.<sup>۱۸</sup> بیت عنیا کمتر از نیم فرسنگ از اورشلیم فاصله داشت<sup>۱۹</sup> و بسیاری از یهودیان نزد مرتا و مریم آمده بودند تا بخاطر مرگ برادرشان آنها را تسلی دهند.<sup>۲۰</sup> مرتا به محض آنکه شنید عیسی در راه است برای استقبال او بیرون رفت ولی مریم در خانه ماند.<sup>۲۱</sup> مرتا به عیسی گفت: «خداوندا، اگر تو اینجا می بودی برادرم نیمرد.<sup>۲۲</sup> با وجود این میدانم که الان هم هر چه از خدا بخواهی به تو عطا خواهد کرد.»<sup>۲۳</sup> عیسی گفت: «برادرت باز زنده خواهد شد.»<sup>۲۴</sup> مرتا گفت: «میدانم که او در روز قیامت زنده خواهد شد.»<sup>۲۵</sup> عیسی گفت: «من قیامت و حیات هستم. کسی که بمن ایمان بیاورد حتی اگر بمیرد، حیات خواهد داشت<sup>۲۶</sup> و کسی که زنده باشد و به من ایمان بیاورد هرگز نخواهد مرد. آیا این را باور



میکنی ؟» ۲۷ مرتا گفت : « آری ، خداوندا ، من ایمان دارم که تو مسیح و پسر خدا هستی که می باید به جهان بیاید . »  
عیسی گریه نمیکنند

۲۸ پس از اینکه این را گفت رفت و خواهر خود مریم راصدا کرد و به طور پنهانی به او گفت : « استاد آمده است و تو را می خواهد . » ۲۹ وقتی مریم این را شنید فوراً بلند شد و به طرف عیسی رفت . ۳۰ عیسی هنوز به دهکده نرسیده بود بلکه در همان جایی بود که مرتا به دیدن او رفت . ۳۱ یهودیانی که برای تسلی دادن به مریم در خانه بودند وقتی دیدند که او با عجله برخاسته و از خانه بیرون میرود به دنبال او رفتند و با خود میگفتند که او می خواهد به سر قبر برود تا در آنجا گریه کند .

۳۲ همینکه مریم به جاییکه عیسی بود آمد و او را دید ، به پاهای او افتاده گفت : « خداوندا ، اگر در اینجا می بودی برادرم نمی مرد . » ۳۳ عیسی وقتی او و یهودیانی را که همراه او بودند گریان دید از دل آهی کشید و سخت متأثر شد ۳۴ و پرسید : « او را کجا گذاشته اید ؟ » جواب دادند : « خداوندا ، بیا و بین . » ۳۵ اشک از چشمان عیسی سرازیر شد . ۳۶ یهودیان گفتند : « ببینید چقدر او را دوست داشت ! » ۳۷ اما بعضی گفتند : « آیا این مرد که چشمان کور را بساز کرد نمی توانست کاری بکند که جلوی مرگ ایلعازر را بگیرد ؟ »  
ایلعازر زنده میشود

۳۸ پس عیسی در حالیکه از دل آه می کشید به سر قبر آمد . قبر غاری بود که سنگی جلوی آن گذاشته بودند . ۳۹ عیسی گفت : « سنگ را بردارید . » مرتا خواهر ایلعازر گفت : « خداوندا ، الان چهار روز از مرگ او میگذرد و متعفن شده است . » ۴۰ عیسی به او گفت : « آیا بتو نگفتم که اگر ایمان داشته باشی جلال خدا را خواهی

دید؟»<sup>۴۱</sup> پس سنگ را از جلوی قبر برداشتند. آنگاه عیسی به آسمان نگاه کرد و گفت: «ای پدر، تو را شکر میکنم که سخن مرا شنیده‌ای.<sup>۴۲</sup> من میدانستم که تو همیشه سخن مرا میشنوی ولی به خاطر کسانی که اینجا ایستاده‌اند این را گفتم تا آنها ایمان بیاورند که تو مرا فرستاده‌ای.»<sup>۴۳</sup> پس از این سخنان، عیسی با صدای بلند فریاد زد: «ای ایلعازر، بیرون بیا»<sup>۴۴</sup> آن مرده، در حالیکه دستها و پاهایش با کفن بسته شده و صورتش با دستمالی پوشیده بود، بیرون آمد. عیسی به آنها گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود.»

### توطئه علیه عیسی

(همچنین در متی ۲۶: ۱-۵ و مرقس ۱۴: ۱-۲ و لوقا ۲۲: ۱-۲)

<sup>۴۵</sup> بسیاری از یهودیانی که برای دیدن مریم آمده بودند، وقتی آنچه را عیسی انجام داد مشاهده کردند، به او ایمان آوردند.<sup>۴۶</sup> اما بعضی از آنها پیش فریسیان رفتند و کارهایی را که عیسی انجام داده بود به آنها گزارش دادند.<sup>۴۷</sup> فریسیان و سران کاهنان با شورای بزرگ یهود جلسه‌ای تشکیل دادند و گفتند: «چه باید کرد؟ این مرد معجزات زیادی میکند.»<sup>۴۸</sup> اگر او را همینطور آزاد بگذاریم همه مردم به او ایمان خواهند آورد و آنوقت رومیان خواهند آمد و جا و ملت ما را خواهند گرفت.»<sup>۴۹</sup> یکی از آنها یعنی قیافا که در آن سال کاهن اعظم بود گفت: «شما اصلاً چیزی نمیدانید.<sup>۵۰</sup> متوجه نیستید که لازم است يك نفر بخاطر قوم بمیرد تا ملت ما بکلی نابود نشود.»<sup>۵۱</sup> او این سخن را از خود نگفت بلکه چون در آن سال کاهن اعظم بود پیشگوئی کرد که عیسی میباید در راه قوم یهود بمیرد<sup>۵۲</sup> و نه تنها در راه آن قوم بلکه تا فرزندان خدا را که پراکنده هستند بصورت يك بدن واحد بهم بپیوندند.<sup>۵۳</sup> از آن روز به بعد

آنها توطئه قتل او را چیدند . ۵۴ بعد از آن عیسی دیگر به طور علنی در بین یهودیان رفت و آمد نمیکرد بلکه از آنجا به ناحیه‌ای نزدیک بیابان به شهری بنام افرایم رفت و با شاگردان خود در آنجا ماند . ۵۵ عید فصح یهودیان نزدیک بود و عده زیادی از آبادی‌های اطراف به اورشلیم آمدند تا قبل از عید خود را تطهیر نمایند. ۵۶ آنها در جستجوی عیسی بودند و در معبد به یکدیگر میگفتند « او به جشن نخواهد آمد. نظر شما چیست؟ » ۵۷ اما سران کاهنان و فریسیان دستور داده بودند که هر که بداند عیسی کجا است اطلاع دهد تا او را دستگیر نمایند .

### فصل دوازدهم

تدهین عیسی بوسیلهٔ مریم

(همچنین در متی ۲۶ : ۶-۱۳ و مرقس ۱۴ : ۳-۹)

۱ شش روز قبل از عید فصح ، عیسی به بیت عنیا ، محل زندگی ایلعازر یعنی همان کسی که او را پس از مردن زنده کرده بود ، آمد . ۲ آنها در آنجا برای او شامی تهیه دیدند . مرتا خدمت میکرد و ایلعازر با مهمانان پهلوی عیسی بر سر سفره نشست . ۳ آنگاه مریم پیمانه‌ای از عطر بسیار گرانبها که روغن سنبل خالص بود آورد و بر پاهای عیسی ریخت و با گیسوان خود آنها را خشک کرد بطوریکه آن خانه از بوی عطر پر شد . ۴ در این وقت یهودای اسخریوطی پسر شمعون که یکی از حواریون عیسی بود و بزودی او را تسلیم میکرد گفت : ۵ « چرا این عطر به قیمت سی و پنج هزار ریال فروخته نشد تا پول آن به فقرا داده شود ؟ » ۶ او این را از روی دلسوزی برای فقرا نگفت بلکه باین دلیل گفت که خودش مسئول کیسه پول و شخص دزدی بود و از پولی که به او میدادند بر میداشت . ۷ عیسی گفت : « با او کاری نداشته باش ، بگذار آنرا

تا روزی که مرا دفن میکنند نگهدارد.<sup>۸</sup> فقرا همیشه در بین شما خواهند بود اما من همیشه با شما نخواهم بود.»

توطئه علیه ایلعازر

<sup>۹</sup> عده زیادی از یهودیان شنیدند که عیسی در آنجا است. پس آمدند تا نه تنها عیسی بلکه ایلعازر را هم که زنده کرده بود ببینند. <sup>۱۰</sup> بنابراین سران کاهنان تصمیم گرفتند که ایلعازر را نیز بکشند، زیرا او باعث شده بود بسیاری از یهودیان از رهبران خود روگردان شده به عیسی ایمان آورند.

ورود مظفرانۀ عیسی به اورشلیم

(همچنین در متی ۲۱ : ۱ - ۱۱ و مرقس ۱۱ : ۱ - ۱۱ و لوقا ۱۹ : ۲۸ - ۴۰)  
<sup>۱۲</sup> فردای آنروز جمعیت بزرگی که برای عید آمده بودند وقتی شنیدند عیسی در راه اورشلیم است، <sup>۱۳</sup> شاخه‌های نخل به دست گرفتند و به استقبال او رفتند. آنها فریاد میکردند: «هوشیاعانا، فرخنده باد پادشاه اسرائیل که بنام خداوند می‌آید.» <sup>۱۴</sup> عیسی کره الاغی یافت و بر آن سوار شد، چنانکه کلام خدا میفرماید: <sup>۱۵</sup> «ای دختر صهیون، دیگر ترس، اکنون پادشاه تو که بر کره الاغی سوار است می‌آید.» <sup>۱۶</sup> در ابتدا مقصود این چیزها برای شاگردان روشن نبود اما پس از آنکه عیسی به جلال رسید آنها بیاد آوردند که این چیزها در بارۀ او نوشته شده بود و همانطور هم آنها برای او انجام داده بودند.

<sup>۱۷</sup> موقعیکه عیسی ایلعازر را صدا زد و زنده از قبر بیرون آورد، عده زیادی حضور داشتند. آنها آنچه را که دیده و شنیده بودند نقل کردند. <sup>۱۸</sup> به این دلیل آن جمعیت بزرگ به استقبال عیسی آمدند، زیرا شنیده بودند که عیسی این معجزه را انجام داده بود. <sup>۱۹</sup> فریسیان به یکدیگر گفتند: «نمی‌بینید که هیچ کاری از شما ساخته

نیست؟ تمام دنیا به دنبال او رفته است .

یونانیان می‌خواهند عیسی را ببینند

۲۰ در میان کسانی که برای عبادت عید به اورشلیم آمده بودند

عده‌ای یونانی بودند . ۲۱ آنها نزد فیلیپس که اهل بیت صیدای جلیل

بود آمدند و گفتند : « ای آقا ، ما می‌خواهیم عیسی را ببینیم . »

۲۲ فیلیپس رفت و اینرا به اندریاس گفت و آن وقت هر دوی آنها

رفتند و به عیسی گفتند . ۲۳ عیسی به آنها گفت : « ساعت آن رسیده

است که پسر انسان جلال یابد . ۲۴ یقین بدانید که اگر دانه گندم

بداخل خاک نرود و نمیرد، هیچوقت از يك دانه بیشتر نمیشود اما اگر

بمیرد دانه‌های بی‌شماری بار می‌آورد . ۲۵ کسی که جان خود را

دوست دارد آنرا از دست میدهد و کسی که در این جهان از جان

خود بگذرد آنرا تا به حیات جاودانی حفظ خواهد کرد. ۲۶ اگر کسی

میخواهد مرا خدمت کند باید به دنبال من بیاید و هر جا من باشم

خادم من نیز در آنجا با من خواهد بود و اگر کسی مرا خدمت کند

پدر من او را سرافراز خواهد کرد .

عیسی در بارهٔ مرگ خود سخن می‌گوید

۲۷ اکنون جان من در اضطراب است . چه بگویم؟ آیا

بگویم : « ای پدر مرا از این ساعت برهان؟ » اما برای همین منظور

من به این ساعت رسیده‌ام . ۲۸ ای پدر ، نام خود را جلال بده . «

در آن وقت صدائی از آسمان رسید که میگفت : « آن را جلال

داده‌ام و باز هم جلال خواهم داد . » ۲۹ گروهی که آنجا ایستاده

بودند گفتند : « صدای رعد بود. » و دیگران گفتند : « فرشته‌ای با او

سخن گفت . » ۳۰ عیسی در جواب گفت : « این صدا بخاطر شما

آمد ، نه بخاطر من . ۳۱ اکنون موقع داوری این جهان است و

حکمران این جهان بیرون رانده میشود . ۳۲ وقتی از زمین بسالا برده

میشوم همه آدمیان را بسوی خود خواهم کشید. »<sup>۳۳</sup> عیسی این را در اشاره به نوع مرگی که در انتظارش بود گفت. <sup>۳۴</sup> مردم به او گفتند: «تورات به ما تعلیم میدهد که مسیح تا به ابد زنده میماند. پس تو چگونه میگوئی که پسر انسان باید بالا برده شود؟ این پسر انسان کیست؟» <sup>۳۵</sup> عیسی به آنان گفت: «فقط تا زمانی کوتاه نور با شما است. تا وقتی این نور با شما است راه بروید مبادا تاریکی شما را فرا گیرد. کسی که در تاریکی راه میرود نمیداند به کجا میرود. <sup>۳۶</sup> تا زمانی که نور را دارید به نور ایمان بیاورید تا فرزندان نور شوید.»

### بی‌ایمانی یهودیان

عیسی این را گفت و از پیش آنان رفت و پنهان شد. <sup>۳۷</sup> با وجود معجزات بسیاری که در حضور آنان انجام داد آنها به او ایمان نیاوردند، <sup>۳۸</sup> تا سخن اشعیا پیامبر تحقق یابد که گفته بود: «ای خداوند، آیا پیام ما را کسی باور نموده و آیا قدرت خداوند به احدی مکشوف گردیده است؟» <sup>۳۹</sup> پس آنها نتوانستند ایمان آورند، زیرا اشعیا باز هم فرموده است: <sup>۴۰</sup> «چشمان آنها را نابینا و دلهایشان را سخت گردانیده است تا با چشمان خود نبینند و بادلهای خود نفهمند و بسوی من باز نگردند تا ایشان را شفا دهم.»<sup>۴۱</sup> اشعیا این را فرمود زیرا جلال عیسی را دید و در باره او سخن گفت.

<sup>۴۲</sup> با وجود این بسیاری از بزرگان یهود به او گرویدند ولی به خاطر فریسیان و از ترس آنکه مبادا از کنیسه اخراج شوند به ایمان خود اقرار نمی‌کردند، <sup>۴۳</sup> زیرا آنان تعریف و تمجید از انسان را بیش از حرمت و عزتی که از جانب خدا است دوست می‌داشتند.

### داوری بوسیله کلام عیسی

<sup>۴۴</sup> پس عیسی با صدای بلند گفت: «هر که به من ایمان

بیاورد نه فقط به من بلکه به فرستنده من نیز ایمان آورده است. <sup>۴۵</sup> هر که مرا می‌بیند فرستنده مرا دیده است. <sup>۴۶</sup> من نوری هستم که به جهان آمده‌ام تا هر که به من ایمان آورد در تاریکی نماند، <sup>۴۷</sup> اما اگر کسی سخنان مرا بشنود و اطاعت نکند، من در حق او داوری نمی‌کنم زیرا نیامده‌ام تا جهان را محکوم سازم بلکه تا جهان را نجات بخشم. <sup>۴۸</sup> داوری هست که هر که مرا رد کند و سخنانم را نپذیرد او را محکوم می‌سازد. سخنانی که من گفتم در روز آخر او را محکوم خواهد ساخت. <sup>۴۹</sup> چون من از خود سخن نمی‌گویم بلکه پدری که مرا فرستاده است به من فرمان داد که چه بگویم و چگونه صحبت کنم. <sup>۵۰</sup> و من میدانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من می‌گویم کاملاً همان چیزی است که پدر به من گفته است.»

### فصل سیزدهم

#### شستن پاهای شاگردان

۱ يك روز قبل از عيد فصح بود . عیسی فهمید که ساعتش فرا رسیده است و میبایست این جهان را ترك کند و پیش پدر برود . او که همیشه متعلقان خود را در این جهان محبت می‌نمود، آنها را تا به آخر محبت کرد . ۲ وقت شام خوردن بود و شیطان قبلا یهودای اسخر یوطی پسر شمعون را برانگیخته بود که عیسی را تسلیم نماید . ۳ عیسی که میدانست پدر همه چیز را به دست او سپرده و از جانب خدا آمده است و به سوی او میرود ، ۴ از سر سفره برخاسته لباس خود را کنار گذاشت و حوله‌ای گرفته به کمر بست . ۵ بعد از آن در لگنی آب ریخت و شروع کرد به شستن پاهای شاگردان و خشک کردن آنها با حوله‌ای که به کمر بسته بود . ۶ وقتی نوبت به شمعون پطرس رسید او به عیسی گفت : « ای خداوند ، آیا تو می‌خواهی پاهای مرا بشوئی ؟ » ۷ عیسی در جواب گفت : « تو اکنون نمی‌فهمی من چه

میکنم ولی بعداً خواهی فهمید . » <sup>۸</sup> بطرس گفت : « هرگز نمی گذارم پاهای مرا بشوئی . » عیسی به او گفت : « اگر تو را نشویم تو در من سهمی نخواهی داشت . » <sup>۹</sup> شمعون بطرس گفت : « پس ای خداوند، نه تنها پاهای مرا بلکه دستها و سرم را نیز بشو . » <sup>۱۰</sup> عیسی گفت : « کسی که غسل کرده است احتیاجی به شستشو ندارد بجز شستن پاهایش . او از سر تا پا تمیز است و شما پاک هستید ، ولی نه همه . » <sup>۱۱</sup> چون او می دانست چه کسی او را تسلیم خواهد نمود ، به همین دلیل گفت همه شما پاک نیستید .

<sup>۱۲</sup> بعد از آنکه پاهای آنان را شست و لباس خود را پوشید و دوباره سر سفره نشست ، از آنها پرسید : « آیا فهمیدید برای شما چه کردم ؟ » <sup>۱۳</sup> شما مرا استاد و خداوند خطاب میکنید و درست هم میگوئید زیرا که چنین هستم . <sup>۱۴</sup> پس اگر من که استاد و خداوند شما هستم پاهای شما را شسته ام شما هم باید پاهای یکدیگر را بشوئید . <sup>۱۵</sup> به شما نمونه ای دادم تا همانطور که من با شما رفتار کردم شما هم رفتار کنید . <sup>۱۶</sup> یقین بدانید که هیچ غلامی از ارباب خود و هیچ قاصدی از فرستنده خویش بزرگتر نیست . <sup>۱۷</sup> هرگاه اینرا فهمیدید ، خوشا بحال شما اگر به آن عمل نمائید .

<sup>۱۸</sup> « آنچه میگویم مربوط به همه شما نیست . من کسانی را که برگزیده ام میشناسم . اما این پیشگوئی کتاب مقدس باید تحقق یابد : آن کس که با من نان میخورد بسر ضد من برخاسته است . <sup>۱۹</sup> اکنون پیش از وقوع این را به شما میگویم تا وقتی واقع شود ایمان آورید که من او هستم . <sup>۲۰</sup> یقین بدانید هر که ، کسی را که من میفرستم بپذیرد مرا پذیرفته است و هر که مرا بپذیرد فرستنده مرا پذیرفته است . »



## پیشگویی در باره تسلیم شدن

(مسیحین در متى ۲۶: ۲۵-۲۰ و مرقس ۱۴: ۱۷-۲۱ و لوقا ۲۲: ۲۱-۲۳)

۲۱ وقتی عیسی این را گفت روحاً سخت مضطرب شد و بطور آشکار فرمود: « یقین بدانید که یکی از شما مرا تسلیم دشمنان خواهد کرد . » ۲۲ شاگردان با شك و تردید به یکدیگر نگاه میکردند زیرا نمی‌دانستند اینرا در باره کدام يك از آنها میگوید. ۲۳ یکی از شاگردان که عیسی او را دوست میداشت پهلوی او نشسته بود. ۲۴ پس شمعون پطرس با اشاره از او خواست از عیسی بپرسد که او در باره کداميك از آنها صحبت میکند. ۲۵ بنابراین آن شاگرد به عیسی نزدیکتر شده از او پرسید: « ای خداوند ، او کیست ؟ » ۲۶ عیسی پاسخ داد : « من این تکه نان را به داخل کاسه فرو می‌برم و به او میدهم ، او همان شخص است . » پس وقتی تکه نان را به داخل کاسه فرو برد ، آنرا به یهودا پسر شمعون اسخریوطی داد . ۲۷ همینکه یهودا لقمه را گرفت شیطان وارد وجود او شد . عیسی به او گفت : « آنچه را میکنی زودتر بکن . » ۲۸ ولی از کسانی که بر سر سفره بودند هیچ - کس نفهمید مقصود او از این سخن چه بود. ۲۹ بعضی گمان کردند که چون یهودا مشغول کیسه پول بود عیسی به او می‌گوید که هرچه برای عید لازم دارند خریداری نماید و یا چیزی به فقرا بدهد . ۳۰ به محض اینکه یهودا لقمه را گرفت بیرون رفت و شب بود .

## فرمان تازه

۳۱ وقتی یهودا بیرون رفت عیسی گفت : « اکنون پسر انسان جلال مییابد و بوسیله او خدا نیز جلال مییابد ۳۲ و اگر خدا بوسیله او جلال یابد خدا نیز او را جلال خواهد داد و این جلال بسزودی شروع میشود . ۳۳ ای فرزندان من ، زمانی کوتاه با شما هستم . آنگاه به دنبال من خواهید گشت و همانطور که به یهودیان گفتم اکنون به

شما هم میگوییم آنجائیکه من میروم شما نمیتوانید بیایید . ۲۴ به شما فرمان تازه ای میدهم : یکدیگر را دوست بدارید . همانطور که من شما را دوست داشته ام شما نیز یکدیگر را دوست بدارید . ۲۵ اگر نسبت به یکدیگر محبت داشته باشید ، همه خواهند فهمید که شاگردان من هستید . »

### پیشگوئی انکار پطرس

(همچنین در متی ۲۶:۳۱-۲۵ و مرقس ۱۴:۲۷-۳۱ و لوقا ۲۲:۳۱-۲۴)

۲۶ شمعون پطرس به او گفت : « ای خداوند ، کجا میروی ؟ » عیسی پاسخ داد : « جائیکه میروم تو حالا نمی توانی به دنبال من بیایی ، اما بعدها خواهی آمد . » ۲۷ پطرس گفت : « ای خداوند ، چرا نمی توانم همین حالا بدنبال تو بیایم ؟ من حاضرم جان خود را بخاطر تو بدهم . » ۲۸ عیسی به او جواب داد : « آیا حاضری جان خود را به خاطر من بدهی ؟ یقین بدان که پیش از بانگ خروس سه بار خواهی گفت که مرا نمی شناسی . »

### فصل چهاردهم

#### عیسی یگانه راه بسوی خداست

۱ « دل‌های شما مضطرب نشود . به خدا توکل نمائید ، به من نیز ایمان داشته باشید . ۲ در خانه پدر من منزل‌های بسیاری هست . اگر چنین نبود ، به شما میگفتم . من میروم تا مکانی برای شما آماده سازم ۳ پس از اینکه رفتم و مکانی برای شما آماده ساختم ، دوباره می‌آیم و شما را پیش خود میبرم تا جائیکه من هستم شما نیز باشید . ۴ شما میدانید به کجا میروم و راه آنرا نیز میدانید . » ۵ تو ما گفت : « ای خداوند ، ما نمیدانیم تو به کجا میروی ، پس چگونه میتوانیم راه را بدانیم . » ۶ عیسی به او گفت : « من راه و راستی و حیات هستم ، هیچکس جز بوسیله من نزد پدر نمی‌آید . ۷ اگر مرا میشناختید

پدر مرا نیز میشناختید از این پس شما او را می شناسید و او را دیده‌اید . » <sup>۸</sup> فیلیپس به او گفت : « ای خداوند ، پدر را به ما نشان بده و این برای ما کافی است . » <sup>۹</sup> عیسی به او گفت : « ای فیلیپس ، در این مدت طولانی ، من با شما بوده‌ام و تو هنوز مرا نشناخته‌ای ؟ هر که مرا دید پدر را دیده است . پس چگونه می‌گوئی پدر را به ما نشان بده ؟ <sup>۱۰</sup> آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است . سخنانی که به شما می‌گویم از خودم نیست . آن پدری که در من ساکن است همه این کارها را انجام می‌دهد . <sup>۱۱</sup> به من ایمان داشته باشید که من در پدر هستم و پدر در من است . در غیر اینصورت به خاطر اعمالی که از من دیده‌اید به من ایمان داشته باشید . <sup>۱۲</sup> یقین بدانید هر که به من ایمان بیاورد آنچه را من می‌کنم خواهد کرد و حتی کارهای بزرگتری هم انجام خواهد داد ، زیرا من نزد پدر می‌روم <sup>۱۳</sup> و هر چه بنام من بخواهید آنرا انجام خواهم داد تا پدر در پسر جلال یابد . <sup>۱۴</sup> اگر چیزی بنام من بخواهید آنرا انجام خواهم داد . »

#### وعدۀ روح القدس

<sup>۱۵</sup> « اگر مرا دوست دارید دستورهای مرا اطاعت خواهید کرد <sup>۱۶</sup> و من از پدر درخواست خواهم کرد و او پشتیبان دیگری به شما خواهد داد که همیشه با شما بماند <sup>۱۷</sup> یعنی همان روح راستی که جهان نمی تواند بپذیرد زیرا او را نمی بیند و نمی شناسد ولی شما او را می شناسید ، چون او پیش شما میماند و در شما خواهد بود . <sup>۱۸</sup> شما را تنها نمی گذارم ، پیش شما برمیگردم . <sup>۱۹</sup> پس از اندک زمانی ، جهان دیگر مرا نخواهد دید اما شما مرا خواهید دید و چون من زنده‌ام شما هم خواهید زیست . <sup>۲۰</sup> در آن روز خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما . <sup>۲۱</sup> » هر که احکام مرا قبول کند و مطابق آنها عمل نماید او

کسی است که مرا دوست دارد و هر که مرا دوست دارد پدر من او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست داشته خود را به او ظاهر خواهم ساخت. <sup>۲۲</sup> یهو دا (نه یهودای اسخریوطی) از او پرسید: «ای خداوند، چرا میخواهی خود را به ما ظاهر سازی اما نه به جهان؟» <sup>۲۳</sup> عیسی در جواب او گفت: «هر که مرا دوست دارد مطابق آنچه می‌گویم عمل خواهد نمود و پدر من او را دوست خواهد داشت و ما پیش او آمده و با او خواهیم ماند. <sup>۲۴</sup> کسی که مرا دوست ندارد مطابق گفتار من عمل نمیکند. آنچه شما میشنوید از خودم نیست بلکه از پدری که مرا فرستاده است.

<sup>۲۵</sup> «این چیزها را وقتی هنوز با شما هستم می‌گویم، <sup>۲۶</sup> اما پشتیبان شما یعنی روح القدس که پدر بنام من خواهد فرستاد همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه را به شما گفته‌ام به یاد شما خواهد آورد.

<sup>۲۷</sup> «آرامش برای شما به جا می‌گذارم، من آرامش خود را به شما میدهم. جهان نمی‌تواند آن آرامش را به طوری که من به شما میدهم بدهد. دل‌های شما مضطرب نشود و ترسان نباشید. <sup>۲۸</sup> شنیدید که به شما گفتم من میروم ولی نزد شما برمی‌گردم. اگر مرا دوست می‌داشتید از شنیدن اینکه من پیش پدر میروم شاد میشدید زیرا پدر از من بزرگتر است. <sup>۲۹</sup> اکنون قبل از اینکه این کار عملی شود به شما گفتم تا وقتی اتفاق می‌افتد ایمان بیاورید. <sup>۳۰</sup> بعد از این با شما زیاد سخن نمی‌گویم زیرا حکمران این جهان می‌آید، او بر من هیچ قدرتی ندارد، <sup>۳۱</sup> اما برای اینکه جهان باید بداند که من پدر را دوست دارم، دستورات او را به طور کامل انجام میدهم. برخیزید از اینجا برویم.»

## فصل پانزدهم

## تاك حقیقی

۱ « من تاك حقیقی هستم و پدر من باغبان است . ۲ هر شاخه‌ای را که در من ثمر نیاورد میبرد و هر شاخه‌ای که ثمر بیاورد آنرا پاك میسازد تا میوهٔ بیشتری ببار آورد . ۳ شما با سخنانی که به شما گفتم پاك شده‌اید . ۴ در من بمانید و من در شما . همانطور که هیچ شاخه‌ای نمیتواند بخودی خود میوه دهد مگر آنکه در تاك بماند ، شما نیز نمی‌توانید ثمر بیاورید مگر آنکه در من بمانید .

۵ « من تاك هستم و شما شاخه‌های آن هستید . هر که در من بماند و من در او ، میوه بسیار می‌آورد چون شما نمیتوانید جدا از من کاری انجام دهید . ۶ اگر کسی در من نماند مانند شاخه‌ای بدور افکنده میشود و خشك میگردد . مردم شاخه‌های خشکیده را جمع میکنند و در آتش میریزند و می‌سوزانند . ۷ اگر در من بمانید و سخنان من در شما بماند هر چه میخواهید بطلبید که حاجت شما برآورده میشود . ۸ جلال پدر من در این است که شما میوه فراوان بیاورید و به این طریق شاگردان من خواهید بود . ۹ همانطور که پدر مرا دوست داشته است من هم شما را دوست داشته‌ام . در محبت من بمانید . ۱۰ اگر مطابق احکام من عمل کنید در محبت من خواهید ماند ، همانطور که من احکام پدر را اطاعت نموده‌ام و در محبت او ساکن هستم .

۱۱ « این چیزها را به شما گفته‌ام تا شادی من در شما باشد و شادی شما کامل گردد . ۱۲ حکم من این است که یکدیگر را دوست بدارید ، همانطور که من شما را دوست داشتم . ۱۳ محبتی بزرگتر از این نیست که کسی جان خود را فدای دوستان خود کند . ۱۴ شما دوستان من هستید اگر احکام مرا انجام دهید . ۱۵ دیگر شما را بنده

نمیخوانم زیرا بنده نمیداند اربابش چه میکند . من شما را دوستان خود خوانده‌ام زیرا هرچه را از پدر خود شنیدم برای شما شرح دادم .<sup>۱۶</sup> شما مرا برنگزیده‌اید بلکه من شما را برگزیده‌ام و مأمور کردم که بروید و میوه بیاورید - میوه‌ای که دائمی باشد تا هرچه بنام من از پدر بخواهید به شما عطا نماید .<sup>۱۷</sup> حکم من برای شما این است که یکدیگر را دوست بدارید .»

### نفرت جهان

<sup>۱۸</sup> «اگر جهان از شما نفرت دارد بدانید که قبل از شما از من نفرت داشته است .<sup>۱۹</sup> اگر شما متعلق به این جهان بودید جهان متعلقان خود را دوست میداشت ، اما چون شما از این جهان نیستید و من شما را از جهان برگزیده‌ام ، به این سبب جهان از شما نفرت دارد .<sup>۲۰</sup> آنچه را گفتم به خاطر بسپارید : غلام از ارباب خود بزرگتر نیست . اگر به من آزار رسانیدند به شما نیز آزار خواهند رسانید و اگر از تعالیم من پیروی کردند از تعالیم شما نیز پیروی خواهند نمود .<sup>۲۱</sup> چون شما به من تعلق دارید آنها با شما چنین رفتاری خواهند داشت زیرا فرستنده مرا نمی‌شناسند .<sup>۲۲</sup> اگر من نمی‌آمدم و با آنها سخن نمی‌گفتم آنها تقصیری نمی‌داشتند ، ولی اکنون دیگر برای گناه خود عذری ندارند .<sup>۲۳</sup> کسی که از من متنفر باشد از پدر من نیز نفرت دارد .<sup>۲۴</sup> اگر در میان آنان کارهایی را که هیچ شخص دیگر قادر به انجام آنها نیست انجام نداده بودم مقصر نمی‌بودند ولی آنها آن کارها را دیده‌اند ولی با وجود این ، هم از من و هم از پدر من نفرت دارند .<sup>۲۵</sup> و به این ترتیب تورات آنها که می‌گوید : «بی‌جهت از من متنفرند» تحقق می‌یابد .<sup>۲۶</sup> اما وقتی پشتیبان شما که او را از جانب پدر نزد شما میفرستم بیاید یعنی روح راستی که از پدر صادر میگردد ، او درباره من شهادت خواهد داد

۲۷ و شما نیز شاهدان من خواهید بود زیرا از ابتدا با من بوده اید . «

### فصل شانزدهم

۱ « این چیزها را به شما گفتم تا ایمانتان سست نشود . ۲ شما را از کنیسه‌ها بیرون خواهند کرد و در حقیقت زمانی می‌آید که هر که شما را بکشد گمان می‌کند که با این کار به خدا خدمت می‌نماید . ۳ این کارها را با شما خواهند کرد زیرا نه پدر را می‌شناسند و نه مرا . ۴ این چیزها را به شما گفتم تا وقتی زمان وقوع آنها برسد گفتار مرا به خاطر آورید . «

### کار روح القدس

« این چیزها را در اول به شما نگفتم زیرا خودم با شما بودم ۵ اما اکنون پیش کسی که مرا فرستاد می‌روم و هیچک از شما نمی‌پرسد: کجا می‌روی؟ ۶ ولی چون این چیزها را به شما گفتم دل‌های شما پر از غم شد . ۷ با وجود این ، این حقیقت را به شما می‌گویم که رفتن من برای شما بهتر است زیرا اگر من نروم پشتیبانان پیش شما نمی‌آید اما اگر بروم او را نزد شما خواهم فرستاد ۸ و وقتی او می‌آید جهان را در مورد گناه و عدالت و مکافات متقاعد می‌سازد . ۹ گناه را نشان خواهد داد چون به من ایمان نیاوردند ، ۱۰ عدالت را مکشوف خواهد ساخت چون من پیش پدر می‌روم و دیگر مرا نخواهند دید ۱۱ و واقعیت مکافات به آنها ثابت میشود چون حکمران این جهان محکوم شده است .

۱۲ « چیزهای بسیاری هست که باید به شما بگویم ولی شما فعلا طاقت شنیدن آنها را ندارید . ۱۳ در هر حال ، وقتی او که روح راستی است بیاید شما را به تمام حقیقت رهبری خواهد کرد زیرا از خود سخن نخواهد گفت بلکه فقط درباره آنچه بشنود سخن می‌گوید و شما را از امور آینده باخبر می‌سازد . ۱۴ او مرا جلال خواهد داد زیرا

حقایقی را که از من دریافت کرده به شما اعلام خواهد نمود. <sup>۱۵</sup> هر چه پدر دارد از آن من است و به همین دلیل بود که گفتم: حقایقی را که از من دریافت کرده به شما اعلام خواهد نمود.»

### غم و شادی

<sup>۱۶</sup> «بعد از مدتی، دیگر مرا نمی بینید ولی باز بعد از چند روز مرا خواهید دید.» <sup>۱۷</sup> پس بعضی از شاگردان به یکدیگر گفتند: «چرا او می گوید: بعد از مدتی دیگر مرا نخواهید دید ولی باز بعد از مدتی مرا خواهید دید، چون به نزد پدر می روم؟ مقصود او از این سخن چیست؟» <sup>۱۸</sup> سپس آنها گفتند: «این مدتی که او در باره آن سخن میگوید چیست؟ ما نمی دانیم در باره چه چیز صحبت میکند.» <sup>۱۹</sup> عیسی فهمید که آنها می خواهند در این باره از او چیزی بپرسند، پس به آنها گفت: «من به شما گفتم که بعد از مدتی، دیگر مرا نخواهید دید ولی باز بعد از مدتی مرا خواهید دید. آیا بحث شما در باره این است؟ <sup>۲۰</sup> یقین بدانید که شما اشک خواهید ریخت و ماتم خواهید گرفت ولی جهان شادی خواهد کرد. شما غمگین خواهید شد ولی غم شما به شادی مبدل خواهد گشت. <sup>۲۱</sup> يك زن در وقت زایمان درد میکشد و از درد ناراحت است اما به محض اینکه طفل به دنیا میآید درد و ناراحتی خود را فراموش میکند به خاطر اینکه يك انسان به جهان آمده است <sup>۲۲</sup> شما هم همینطور اکنون غمگین و ناراحت هستید ولی شما را باز خواهم دید و در آن وقت شادمان خواهید شد و هیچکس نمی تواند این شادی را از شما بگیرد. <sup>۲۳</sup> در آن روز دیگر از من چیزی نخواهید پرسید. یقین بدانید که هر چه بنام من از پدر بخواهید به شما خواهد داد. <sup>۲۴</sup> تاکنون چیزی بنام من نخواسته اید، بسخواهید تا بدست آورید و شادی شما کامل گردد.»



## پیروزی بر جهان

۲۵ « تا به حال با مثل و کنایه با شما سخن گفته‌ام ولی زمانی خواهد آمد که دیگر با مثل و کنایه با شما صحبت نخواهم کرد بلکه واضح و بی پرده درباره پدر با شما سخن خواهم گفت . ۲۶ وقتی آن روز برسد خواهش خود را بنام من از خدا خواهید کرد و من نمیگویم که برای شما از پدر تقاضا خواهم نمود ، ۲۷ زیرا پدر خودش شما را دوست دارد چون شما مرا دوست داشته‌اید و قبول کرده‌اید که من از جانب خدا آمده‌ام . ۲۸ من از نزد پدر آمدم و به جهان وارد شدم و اکنون جهان را ترک می‌کنم و بسوی پدر میروم . »

۲۹ شاگردان به او گفتند : « حالا بطور واضح و بدون اشاره و کنایه سخن می‌گوئی . ۳۰ ما اکنون مطمئن هستیم که تو همه چیز را میدانی و لازم نیست کسی چیزی از تو پرسد و به این دلیل است که ما ایمان داریم تو از نزد خدا آمده‌ای . » ۳۱ عیسی پاسخ داد : « آیا حالا ایمان دارید ؟ ۳۲ ببینید ، ساعتی میاید - و در واقع هم اکنون شروع شده است - که همه شما پراکنده میشوید و به خانه‌های خود می‌روید و مرا تنها میگذارید . با وجود این ، من تنها نیستم زیرا پدر با من است . ۳۳ این چیزها را به شما گفتم تا در اتحاد با من آرامش داشته باشید . در جهان رنج و زحمت خواهید داشت . ولی شجاع باشید ، من بر دنیا چیره شده‌ام . »

## فصل هفدهم

## دعا برای شاگردان

۱ پس از این سخنان عیسی بسوی آسمان نگاه کرد و گفت : « ای پدر ، آن ساعت رسیده است . پسر خود را جلال ده تا پسر تو را جلال دهد ، ۲ زیرا تو اختیار بشر را بدست او سپرده‌ای تا به همه کسانی که تو به او بخشیده‌ای حیات جاویدان بدهد . ۳ این است

حیات جاویدان که آنها نو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستاده‌تو است بشناسند.<sup>۴</sup> من تو را در روی زمین جلال دادم و کاری را که به من سپرده شده بود تمام کردم<sup>۵</sup> و اکنون ای پدر، مرا در پیشگاه خود جلال بده - همان جلالی که پیش از آفرینش جهان در نزد تو داشتم.<sup>۶</sup> من تو را به آن کسانی که تو از میان جهانیان برگزیده و به من بخشیدی شناسانیدم. آنان متعلق به تو بودند و تو آنان را به من بخشیدی و آنها مطابق کلام تو عمل کرده‌اند.<sup>۷</sup> اکنون آنها میدانند که آنچه به من دادی واقعاً از جانب تو است.<sup>۸</sup> زیرا آن کلامی را که تو به من دادی، به آنان دادم و آنها هم آنرا قبول کردند. آنها این حقیقت را میدانند که من از جانب تو آمده‌ام و ایمان دارند که تو مرا فرستاده‌ای.<sup>۹</sup> من برای آنها دعا می‌کنم، نه برای جهان. من برای کسانی که تو به من داده‌ای دعا میکنم زیرا آنها از آن تو هستند.<sup>۱۰</sup> آنچه من دارم از آن تو است و آنچه تو داری از آن من است و جلال من بوسیله آنها آشکار شده است.<sup>۱۱</sup> من دیگر در این جهان نمی‌مانم ولی آنها هنوز در جهان هستند و من پیش تو می‌آیم. ای پدر مقدس، با قدرت نام خود، کسانی را که به من داده‌ای حفظ فرما تا آنها یکی باشند همانطوریکه ما یکی هستیم.<sup>۱۲</sup> در مدتی که با آنان بودم با قدرت نام تو کسانی را که به من بخشیدی حفظ کردم و هیچ يك از آنان هلاک نشد جز آنکسی که مستحق هلاکت بود تا آنچه کتاب مقدس می‌گوید تحقق یابد.<sup>۱۳</sup> ولی اکنون پیش تو می‌آیم و قبل از اینکه جهان را ترک کنم این سخنان را می‌گویم تا شادی مرا در خود به حد کمال داشته باشند.<sup>۱۴</sup> من کلام تو را به آنان رسانیده‌ام، اما چون آنها مانند من به این جهان تعلق ندارند جهان از آنان نفرت دارد.<sup>۱۵</sup> به درگاه تو دعا میکنم نه برای

اینکه آنان را از جهان بسری بلکه تا آنان را از شرارت و شیطان محافظت فرمائی. <sup>۱۶</sup> همانطور که من متعلق به این جهان نیستم ایشان هم نیستند. <sup>۱۷</sup> آنان را بوسیله راستی خود تقدیس نما ، کلام تو راستی است. <sup>۱۸</sup> همانطور که تو مرا به جهان فرستادی من نیز آنان را به جهان فرستادم. <sup>۱۹</sup> و اکنون بخاطر آنان خود را تقدیس مینمایم تا آنان نیز با راستی تقدیس گردند .

<sup>۲۰</sup> « فقط برای اینها دعا نمیکنم بلکه برای کسانی هم که بوسیله پیام و شهادت آنان به من ایمان خواهند آورد ، <sup>۲۱</sup> تا همه آنان یکی باشند آنچنانکه تو ای پدر در من هستی و من در تو و آنان نیز در ما یکی باشند تا جهان ایمان بیاورد که تو مرا فرستاده‌ای. <sup>۲۲</sup> آن جلالی را که تو به من داده‌ای به آنان داده‌ام تا آنها یکی باشند آنچنانکه ما یکی هستیم ، <sup>۲۳</sup> من در آنان و تو در من - تا آنها بطور کامل یکی باشند و تا جهان بداند که تو مرا فرستادی و آنها را مثل خود من دوست داری .

<sup>۲۴</sup> « ای پدر ، آرزو دارم کسانی که به من بخشیده‌ای در جائیکه من هستم با من باشند تا جلالی را که تو بر اثر محبت خود پیش از آغاز جهان به من دادی ببینند . <sup>۲۵</sup> ای پدر عادل ، اگرچه جهان تو را نشناخته است ، من تو را شناخته‌ام و اینها میدانند که تو مرا فرستادی. <sup>۲۶</sup> من تو را به آنان شناسانیدم و باز هم خواهم شناسانید تا آن محبتی که تو نسبت به من داشته‌ای در آنها باشد و من هم در آنها باشم . »

### فصل هجدهم

#### بازداشت عیسی

(همچنین در متی ۲۶: ۴۷-۵۶ و مرقس ۱۴: ۴۳-۵۰ و لوقا ۲۲: ۴۷-۵۳)

<sup>۱</sup> پس از این سخنان، عیسی با شاگردان خود به آن طرف دره قدرون رفت . در آنجا باغی بود که عیسی و شاگردانش وارد آن

شدند .<sup>۲</sup> یهودا که تسلیم کننده او بود میدانست آن محل کجاست زیرا عیسی و شاگردانش اغلب در آنجا جمع میشدند .<sup>۳</sup> پس یهودا يك دسته از سربازان و پاسبانانی را که سران کاهنان و فریسیان فرستاده بودند باخود به آن باغ برد . آنها مجهز به چراغها و مشعلها و اسلحه بودند .<sup>۴</sup> عیسی با وجودی که میدانست چه اتفاقی برایش خواهد افتاد ، جلو رفت و از آنان پرسید: «به دنبال کی میگردید؟»<sup>۵</sup> به او گفتند: «به دنبال عیسی ناصری .» عیسی به آنان گفت: «من هستم» و یهودای خائن هم همراه آنها بود<sup>۶</sup> وقتی عیسی به آنها گفت: «من هستم» ، آنان عقب عقب رفته به زمین افتادند .<sup>۷</sup> پس عیسی بار دیگر پرسید: «به دنبال کی میگردید؟» آنها جواب دادند: «عیسی ناصری .»<sup>۸</sup> عیسی گفت: «من که به شما گفتم خودم هستم . اگر دنبال من می گردید بگذارید اینها بروند .»<sup>۹</sup> او این را گفت تا به آنچه قبلا فرموده بود تحقق بخشد: «هیچ يك از کسانی که به من سپردی گم نشد .»<sup>۱۰</sup> آنگاه شمعون پطرس شمشیری را که همراه داشت کشیده ضربه ای به نوکر کاهن اعظم که ملوك نام داشت زد و گوش راست او را برید.<sup>۱۱</sup> عیسی به پطرس گفت: «شمشیرت را غلاف کن . آیا جامی را که پدر به من داده است نباید بنوشم؟»

### عیسی در مقابل حنا

<sup>۱۲</sup> سپس آن سربازان باتفاق فرمانده خود و پاسبانان یهود عیسی را دستگیر کرده محکم بستند .<sup>۱۳</sup> ابتدا او را نزد حنا پدرزن قیافا که در آن موقع کاهن اعظم بود بردند<sup>۱۴</sup> و این همان قیافائی بود که به یهودیان گفته بود که به خیر و صلاح آنان است اگر يك نفر به خاطر قوم بمیرد .

## انکار پطرس

(همچنین در متی ۲۶: ۶۹-۷۰ و مرقس ۱۴: ۶۶-۶۸ و لوقا ۲۲: ۵۵-۵۷) ۱۵ شمعون پطرس و يك شاگرد دیگر به دنبال عیسی رفتند و چون آن شاگرد با کاهن اعظم آشنائی داشت همراه عیسی به داخل خانه کاهن اعظم رفت.

۱۶ اما پطرس در بیرون منزل نزدیک در ایستاد. پس آن شاگردی که با کاهن اعظم آشنائی داشت بیرون آمد و به دربان چیزی گفت و پطرس را به داخل برد. ۱۷ خادمه‌ای که دم در خدمت میکرد به پطرس گفت: «مگر تو یکی از شاگردان این مرد نیستی؟» او گفت: «نه، نیستم.» ۱۸ نوکران و نگهبانان آتش افروخته بودند زیرا هوا سرد بود و دور آتش ایستاده خود را گرم می‌کردند. پطرس نیز پهلوی آنان ایستاده بود و خود را گرم میکرد.

## بازجویی از عیسی

(همچنین در متی ۲۶: ۵۹-۶۶ و مرقس ۱۴: ۵۵-۶۴ و لوقا ۲۲: ۶۶-۷۱) ۱۹ کاهن اعظم از عیسی در باره شاگردان و تعالیم او سئوالاتی کرد. ۲۰ عیسی پاسخ داد: «من به طور علنی و در مقابل همه صحبت کرده‌ام. همیشه در کنیسه و در معبد یعنی در جائیکه همه یهودیان جمع میشوند تعلیم داده‌ام و هیچ وقت درخفا چیزی نگفته‌ام.» ۲۱ پس چرا از من سئوال میکنی؟ از کسانی که سخنان مرا شنیده‌اند پرس. آنها میدانند چه گفته‌ام.» ۲۲ وقتی عیسی این را گفت یکی از نگهبانان که در آنجا ایستاده بود به او سیلی زده گفت: «آیا این طور به کاهن اعظم جواب میدهی؟» ۲۳ عیسی به او گفت: «اگر بد گفتم با دلیل خطای مرا ثابت کن و اگر درست جواب دادم چرا مرا میزنی؟» ۲۴ سپس حنا او را دست بسته پیش قیافا کاهن اعظم فرستاد.

## پطرس بار دیگر منکر عیسی میشود

(همچنین در متی ۲۶: ۷۱-۷۵ و مرقس ۱۴: ۶۹-۷۲ و لوقا ۲۲: ۵۸-۶۲) ۲۵ شمعون پطرس در آنجا ایستاده بود و خود را گرم میکرد.

عده‌ای از او پرسیدند: « مگر تو از شاگردان او نیستی؟ » او منکر شد و گفت: « نه، نیستم »<sup>۱۶</sup> یکی از خدمتکاران کاهن اعظم که از خویشاوندان آن کسی بود که پطرس گوشش را بریده بود به او گفت: « مگر من خودم تو را در باغ با او ندیدم؟ »<sup>۱۷</sup> پطرس باز هم منکر شد و درست در همان وقت خروس بانگ زد.

### عیسی در مقابل پیلاتس

(همچنین در متی ۲۷: ۱-۲ و مرقس ۱۵: ۱-۵ و لوقا ۲۳: ۱-۵)

<sup>۱۸</sup> صبح زود عیسی را از نزد قیافا به قصر فرماندار بردند. یهودیان به قصر وارد نشدند مبادا نجس شوند و نتوانند غذای فصیح را بخورند.<sup>۱۹</sup> پس پیلاتس بیرون آمد و از آنها پرسید: « چه شکایتی علیه این مرد دارید؟ »<sup>۲۰</sup> در جواب گفتند: « اگر جنایتکار نبود او را نزد تو نمی‌آوردیم. »<sup>۲۱</sup> پیلاتس گفت: « او را برباید و بر طبق قانون خود محاکمه نمائید. » یهودیان به او پاسخ دادند: « طبق قانون، ما اجازه نداریم کسی را بکشیم. »<sup>۲۲</sup> و به این ترتیب آنچه که عیسی در اشاره به نحوه مرگ خود گفته بود تحقق یافت.<sup>۲۳</sup> سپس پیلاتس به قصر برگشت و عیسی را احضار کرده از او پرسید: « آیا تو پادشاه یهود هستی؟ »<sup>۲۴</sup> عیسی پاسخ داد: « آیا این نظر خود تو است یا دیگران در باره من چنین گفته‌اند؟ »<sup>۲۵</sup> پیلاتس گفت: « مگر من یهودی هستم؟ قوم خودت و سران کاهنان، تو را پیش من آورده‌اند. چه کرده‌ای؟ »<sup>۲۶</sup> عیسی پاسخ داد: « پادشاهی من متعلق به این جهان نیست. اگر پادشاهی من به این جهان تعلق میداشت، پیروان من می‌جنگیدند تا من به یهودیان تسلیم نشوم و لسی پادشاهی من پادشاهی دنیوی نیست. »<sup>۲۷</sup> پیلاتس به او گفت: « پس تو پادشاه هستی؟ » عیسی پاسخ داد: « همانطور که میگوئی هستم. من برای این متولد شدم و به دنیا آمدم تا به راستی شهادت دهم و

هر که راستی را دوست دارد سخنان مرا می شنود . »<sup>۳۸</sup> پیلاتس گفت : « راستی چیست ؟ »

عیسی به مرگ محکوم میشود

( همچنین در متی ۲۷ : ۱۵-۳۱ و مرقس ۱۵ : ۶-۲۰ و لوقا ۲۳ : ۱۲-۲۵ )

پس از گفتن این سخن پیلاتس باز پیش یهودیان رفت و به آنها گفت : « من در این مرد هیچ جرمی نیافتم ،<sup>۳۹</sup> ولی طبق رسم شما من در روز فصیح یکی از زندانیان را برایتان آزاد میکنم . آیا مایلید که پادشاه یهود را برایتان آزاد سازم ؟ »<sup>۴۰</sup> آنها همه فریاد کشیدند : « نه ، او را نمی خواهیم ، برابر او را آزاد کن . » برا با یک راهزن بود .

### فصل نوزدهم

<sup>۱</sup> در این وقت پیلاتس دستور داد عیسی را تازیانه زدند<sup>۲</sup> و سربازان تاجی از خار بافته بر سر او گذاشتند و قبائی ارغوانی رنگ به او پوشانیدند .<sup>۳</sup> و پیش او میآمدند و میگفتند : « درود بر پادشاه یهود » و به او سیلی میزدند .<sup>۴</sup> بار دیگر پیلاتس بیرون آمد و به آنها گفت : « ببینید، او را پیش شما میآورم تا بدانید که در او هیچ جرمی نمی بینم . »<sup>۵</sup> و عیسی در حالیکه تاج خاری بر سر و قبای ارغوانی بر تن داشت بیرون آمد . پیلاتس گفت : « ببینید ، آن مرد این جا است . »<sup>۶</sup> وقتی سران کاهنان و مأموران آنها او را دیدند فریاد کردند : « مصلوبش کن ! مصلوبش کن ! » پیلاتس گفت : « شما او را ببرید و مصلوب کنید، چون من هیچ تقصیری در او نمی بینم . »<sup>۷</sup> یهودیان پاسخ دادند : « ما قانونی داریم که بموجب آن او باید بمیرد زیرا ادعا میکند که پسر خدا است . »

<sup>۸</sup> وقتی پیلاتس این را شنید بیش از پیش هراسان شد<sup>۹</sup> و باز به قصر خود رفت و از عیسی پرسید : « تو اهل کجا هستی ؟ »

عیسی به او پاسخی نداد. <sup>۱۰</sup> پیلاتس گفت: «آیا به من جواب نمیدهی؟ مگر نمیدانی که من قدرت دارم تو را آزاد سازم و قدرت دارم تو را مصلوب نمایم؟» <sup>۱۱</sup> عیسی در جواب گفت: «تو هیچ قدرتی بر من نمیداشتی اگر خدا آنها بتو نمیداد. از این رو کسی که مرا بتو تسلیم نمود تقصیر بیشتری دارد.» <sup>۱۲</sup> از آن وقت به بعد پیلاتس سعی کرد او را آزاد سازد ولی یهودیان دائماً فریاد میکردند: «اگر این مرد را آزاد کنی دوست قیصر نیستی. هر که ادعای پادشاهی کند دشمن قیصر است.» <sup>۱۳</sup> وقتی پیلاتس این را شنید عیسی را بیرون آورد و خود در محلی موسوم به سنگفرش که به زبان عبری آنها جباتا میگفتند برمسند قضاوت نشست. <sup>۱۴</sup> وقت تهیه فصیح و نزدیک ظهر بود که پیلاتس به یهودیان گفت: «بینید پادشاه شما اینجا است.» <sup>۱۵</sup> ولی آنها فریاد کردند: «اعدامش کن! اعدامش کن! مصلوبش کن! پیلاتس گفت: «آیا میخواهید پادشاه شما را مصلوب کنم؟» سران کاهنان جواب دادند: «ما پادشاهی جز قیصر نداریم.» <sup>۱۶</sup> سرانجام پیلاتس عیسی را به دست آنها داد تا مصلوب شود.

عیسی را بر صلیب میخکوب میکنند

(همچنین در متی ۲۷-۳۲-۴۴ و مرقس ۱۵-۲۱-۳۲ و لوقا ۲۳-۲۶-۴۳)

پس آنها عیسی را تحویل گرفتند. <sup>۱۷</sup> عیسی در حالیکه صلیب خود را می برد به جائی که به «محل کاسه سر» و به عبری به جلجتا موسوم است رفت. <sup>۱۸</sup> در آنجا او را به صلیب میخکوب کردند و با او دو نفر دیگر را یکی در دست راست و دیگری در سمت چپ او مصلوب کردند و عیسی در وسط آن دو نفر بود. <sup>۱۹</sup> پیلاتس تقصیرنامه ای نوشت تا بر صلیب نصب گردد و آن نوشته چنین بود: «عیسای ناصری پادشاه یهود.» <sup>۲۰</sup> بسیاری از یهودیان این تقصیرنامه



را خواندند زیرا جائیکه عیسی مصلوب شد از شهر دور نبود و آن تقصیر نامه به زبانهای عبری و لاتین و یونانی نوشته شده بود.<sup>۲۱</sup> بنابراین، سران کاهنان یهود به پیلطس گفتند: « ننویس پادشاه یهود، بنویس او ادعا میکرد که پادشاه یهود است.»<sup>۲۲</sup> پیلطس پاسخ داد: « هر چه نوشتم، نوشتم.»

<sup>۲۳</sup> پس از اینکه سربازان عیسی را به صلیب میخکوب کردند، لباسهای او را برداشتند و چهار قسمت کردند و هر يك از سربازان يك قسمت از آنها برداشت ولی پیراهن او که درز نداشت و از بالا تا پائین یکپارچه بافته شده بود باقی ماند.<sup>۲۴</sup> پس آنها به یکدیگر گفتند: « آنها پاره نکنیم، بیایید روی آن قرعه بکشیم و ببینیم به کی میرسد.» به این ترتیب کلام خدا که میفرماید: « لباسهای مرا در میان خود تقسیم کردند و بر پوشاکم قرعه افکندند» به حقیقت پیوست و سربازان همین کار را کردند.

<sup>۲۵</sup> نزدیک صلیبی که عیسی به آن میخکوب شده بود، مادر، مادر عیسی به اتفاق خواهرش مریم زن کلوپاس و مریم مجدلیه ایستاده بودند.<sup>۲۶</sup> وقتی عیسی مادر خود را دید که پهلوی همان شاگردی که او را دوست میداشت ایستاده است، به مادر خود گفت: « مادر، این پسر تو است.»<sup>۲۷</sup> و بعد به شاگرد خود گفت: « و این مادر تو است.» و از همان لحظه آن شاگرد او را بخانه خود برد.

### عیسی جان میدهد

( همچنین در متی ۲۷: ۴۵-۵۶ و مرقس ۱۵: ۳۳-۴۱ و لوقا ۲۳: ۴۴-۴۹ )  
<sup>۲۸</sup> بعد از آن، وقتی عیسی دید که همه چیز انجام شده است گفت: « تشنه‌ام» و بدین طریق پیشگوئی کلام خدا تحقق یافت.  
<sup>۲۹</sup> خمره‌ای پر از شراب ترشیده در آنجا قرار داشت. آنها اسفنجی را به شراب آغشته کردند و آن را بر سر نی‌ای گذارده جلوی دهان

او گرفتند. ۳۰ وقتی عیسی به شراب لب زد گفت: « تمام شد . » بعد سر بزیر افکنده جان سپرد .

به پهلوی عیسی نیزه میزنند

۳۱ چون روز جمعه با روز تهیه فصح مصادف بود و یهودیان نمیخواستند اجساد مصلوبشدگان در آن سبت بزرگ بر روی صلیب بماند ، از پیلطس درخواست کردند که ساق پای آن سه را بشکنند و آنها را از صلیب پائین بیاورند . ۳۲ پس سربازان جلو آمدند و ساق پای آن دو نفری را که با عیسی مصلوب شده بودند شکستند ، ۳۳ اما وقتی پیش عیسی آمدند دیدند که او مرده است و از این رو ساقهای او را نشکستند . ۳۴ اما یکی از سربازان نیزه‌ای به پهلوی او فرو کرد و خون و آب از بدنش جاری شد . ۳۵ کسی که خود شاهد این واقعه بود اینرا میگوید و شهادت او راست است ، او حقیقت را میگوید تا شما نیز ایمان آورید . ۳۶ چنین شد تا پیشگوئی کتاب مقدس که میفرماید: « هیچیک از استخوانهایش شکسته نخواهد شد » تحقق یابد . ۳۷ و در جای دیگر میفرماید: « آنها به کسی که نیزه زده‌اند نگاه خواهند کرد . »

تدفین عیسی

( همچنین در متی ۲۷ : ۵۷-۶۱ و مرقس ۱۵ : ۴۲-۴۷ و لوقا ۲۳ : ۵۰-۵۶ )

۳۸ بعد از آن یوسف رامه‌ای که به علت ترس از یهودیان مخفیانه شاگرد عیسی بود ، پیش پیلطس رفت و اجازه خواست که جنازه عیسی را بردارد . پیلطس به او اجازه داد . پس آمد و جسد عیسی را برداشت . ۳۹ نیکودیموس ، یعنی همان کسیکه ابتدا شبانه به دیدن عیسی رفته بود ، نیز آمد و با خود مخلوطی از مر و چوب عود که در حدود پنجاه کیلو میشد آورد . ۴۰ آنها بدن عیسی را بردند و مطابق مراسم تدفین یهود ، در پارچه‌ای کتانی با داروهای

معطر پیچیدند . ۴۱ در نزدیکی محلی که او مصلوب شد باغی بود و در آن باغ قبر تازه‌ای قرار داشت که هنوز کسی در آن دفن نشده بود . ۴۲ چون شب عید فصح بود و قبر هم در همان نزدیکی قرار داشت عیسی را در آنجا دفن کردند .

### فصل بیستم

#### قبر خالی

( همچنین در متی ۲۸ : ۱-۸ و مرقس ۱۶ : ۱-۸ و لوقا ۲۴ : ۱-۱۲ )

۱ بامداد روز اول هفته وقتی هوا هنوز تاریک بود مریم مجدلیه بر سر قبر آمد و دید که سنگ از جلوی قبر برداشته شده است . ۲ او دوان دوان پیش شمعون پطرس و آن شاگردی که عیسی او را دوست میداشت رفت و به آنها گفت : « خداوند را از قبر برده‌اند و نمیدانیم او را کجا گذاشته‌اند . » ۳ پس پطرس و آن شاگرد دیگر به راه افتادند و بطرف قبر رفتند . ۴ هر دو با هم می‌دویدند ولی آن شاگرد دیگر از پطرس جلوتر افتاد و اول به سر قبر رسید . ۵ او خم شد و به داخل قبر نگاه کرده کفن را دید که در آنجا قرار داشت . ولی به داخل قبر نرفت . ۶ بعد شمعون پطرس هم رسید و به داخل قبر رفت . او هم کفن را دید که در آنجا قرار داشت ۷ و آن دستمالی که روی سر او بود در کنار کفن نبود بلکه پیچیده شده و دور از آن در گوشه‌ای گذاشته شده بود . ۸ بعد، آن شاگردی هم که ابتدا به قبر رسید به داخل رفت ، آنرا دید و ایمان آورد ، ۹ زیرا تا آن وقت آنها کلام خدا را نفهمیده بودند که او باید بعد از مرگ دوباره زنده شود . ۱۰ پس آن دو شاگرد به منزل خود برگشتند .

ظاهر شدن عیسی به مریم مجدلیه

( همچنین در متی ۲۸ : ۹-۱۰ و مرقس ۱۶ : ۹-۱۱ )

۱۱ اما مریم در خارج قبر ایستاده بود و گریه میکرد . همانطور

که او اشک میریخت خم شد و به داخل قبر نگاه کرد<sup>۱۲</sup> و دو فرشته سفیدپوش را دید که، در جائیکه بدن عیسی را گذاشته بودند، یکی نزدیک سر و دیگری نزدیک پا نشسته بودند.<sup>۱۳</sup> آنها به او گفتند: «ای زن، چرا گریه میکنی؟» او پاسخ داد: «خداوند مرا برده‌اند و نمیدانم او را کجا گذاشته‌اند.»<sup>۱۴</sup> وقتی این را گفت به عقب برگشت و عیسی را دید که در آنجا ایستاده است ولی او را نشناخت.<sup>۱۵</sup> عیسی به او گفت: «ای زن، چرا گریه میکنی؟ به دنبال چه کسی میگردی؟» مریم به گمان اینکه او باغبان است به او گفت: «ای آقا، اگر تو او را برده‌ای به من بگو او را کجا گذاشته‌ای تا من او را ببرم.»<sup>۱۶</sup> عیسی گفت: «ای مریم» مریم برگشت و به زبان عبری گفت: «ربونی» (یعنی ای استاد).<sup>۱۷</sup> عیسی به او گفت: «به من دست نزن زیرا هنوز به نزد پدر بالا نرفته‌ام اما پیش برادران من برو و به آنان بگو که اکنون پیش پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما بالا میروم.»<sup>۱۸</sup> مریم مجدلیه پیش شاگردان رفت و به آنها گفت: «من خداوند را دیده‌ام» و سپس پیغام او را به آنان رسانید.

#### ظاهر شدن عیسی به شاگردان

(همچنین در متی ۲۸: ۱۶-۲۰ و مرقس ۱۶: ۱۴-۱۸ و لوقا ۲۴: ۳۶-۴۹)

<sup>۱۹</sup> در غروب روز یکشنبه وقتی شاگردان از ترس یهودیان در پشت درهای بسته به دور هم جمع شده بودند عیسی آمده در میان آنان ایستاد و گفت: «سلام بر شما باد.»<sup>۲۰</sup> و بعد دستها و پهلوی خود را به آنان نشان داد. وقتی شاگردان، خداوند را دیدند بسیار شاد شدند.<sup>۲۱</sup> عیسی باز هم گفت: «سلام بر شما باد، همانطور که پدر مرا فرستاد من نیز شما را میفرستم.»<sup>۲۲</sup> بعد از گفتن این سخن، عیسی بر آنان دمید و گفت: «روح القدس را بیابید،<sup>۲۳</sup> گناهان کسانی را که ببخشید بخشیده میشود و آنان را که نبخشید بخشیده نخواهد شد.»

## عیسی و توما

۲۴ یکی از دوازده شاگرد یعنی توما که به معنی دو قلو است موقعیکه عیسی آمد با آنها نبود. ۲۵ پس وقتیکه سایر شاگردان به او گفتند: « ما خداوند را دیده‌ایم »، او گفت: « من تا جای میخها را در دستش نبینم و تا انگشت خود را در جای میخها و دستم را در پهلوی من نگذارم باور نخواهم کرد. »

۲۶ بعد از هشت روز، وقتی شاگردان بار دیگر با هم بودند و توما هم با آنان بود، باوجود اینکه درها بسته بود، عیسی به درون آمد و در میان آنان ایستاد و گفت: « سلام بر شما باد » ۲۷ و بعد به توما گفت: « انگشت خود را به اینجا بیاور، دستهای مرا ببین، دست خود را به پهلوی من بگذار و دیگر بی‌ایمان نباش بلکه ایمان داشته باش. » ۲۸ توما گفت: « ای خداوند من و ای خدای من. » ۲۹ عیسی گفت: « آیا تو بخاطر اینکه مرا دیده‌ای ایمان آوردی؟ خوشا بحال کسانی که مرا ندیده‌اند و ایمان می‌آورند. »

## مقصود از نوشتن این کتاب

۳۰ عیسی معجزات بسیار دیگری در حضور شاگردان خود انجام داد که در این کتاب نوشته نشد. ۳۱ ولی اینقدر نوشته شد تا شما ایمان بی‌آوردید که عیسی، مسیح و پسر خدا است و تا ایمان آورده بوسیله نام او صاحب حیات جاودان شوید.

## فصل بیست و یکم

ظاهر شدن عیسی به هفت شاگرد

۱ چندی بعد عیسی در کنار دریای طبریه بار دیگر خود را به شاگردان ظاهر ساخت. ظاهر شدن او اینطور بود: ۲ شمعون پطرس و تومای ملقب به دو قلو و نتنائیل که اهل قانای جلیل بود و دو پسر زبدی و دو شاگرد دیگر در آنجا بودند. ۳ شمعون پطرس به آنها

گفت: « من میخواهم به ماهیگیری بروم. » آنها گفتند: « ما هم با تو می آئیم. » پس آنها براه افتاده سوار قایقی شدند. اما در آن شب چیزی صید نکردند. <sup>۴</sup> وقتی صبح شد، عیسی در ساحل ایستاده بود ولی شاگردان او را نشناختند. <sup>۵</sup> او به آنها گفت: «دوستان، چیزی گرفته اید؟» آنها جواب دادند: «خیر» <sup>۶</sup> عیسی به آنها گفت: «تور را به طرف راست قایق بیندازید، در آنجا ماهی خواهید یافت.» آنها همین کار را کردند و آنقدر ماهی گرفتند که نتوانستند تور را به داخل قایق بکشند. <sup>۷</sup> پس آن شاگردی که عیسی او را دوست میداشت به پطرس گفت: « ایسن خداوند است! » وقتی شمعون پطرس که برهنه بود این را شنید لباسش را بخود پیچید و به داخل آب پرید. <sup>۸</sup> بقیه شاگردان با قایق بخشکی آمدند و تور پر از ماهی را به دنبال خود می کشیدند زیرا از خشکی فقط یکصد متر دور بودند. <sup>۹</sup> وقتی به خشکی رسیدند در آنجا آتشی دیدند که ماهی روی آن قرار داشت و با مقداری نان آماده بود. <sup>۱۰</sup> عیسی به آنها گفت: « مقداری از ماهی هائی را که الان گرفتید بیاورید. » <sup>۱۱</sup> شمعون پطرس به طرف قایق رفت و توری را که از یکصد و پنجاه و سه ماهی بزرگ پر بود به خشکی کشید و با وجود آن همه ماهی، تور پاره نشد. <sup>۱۲</sup> عیسی به آنها گفت: « بیائید صبحانه بخورید. » هیچک از شاگردان جرأت نکرد از او بپرسد: « تو کیستی؟ » آنها میدانستند که او خداوند است. <sup>۱۳</sup> پس عیسی پیش آمده نان را برداشت و به آنان داد و ماهی را نیز همینطور.

<sup>۱۴</sup> این سومین باری بود که عیسی پس از رستاخیز از مردگان

بشاگردانش ظاهر شد.

عیسی و پطرس

<sup>۱۵</sup> بعد از صبحانه، عیسی به شمعون پطرس گفت: « ای شمعون

پسر یونا ، آیا مرا بیش از اینها محبت مینمائی ؟ » پطرس جواب داد : « آری ، ای خداوند ، تو میدانی که تو را دوست دارم . » عیسی گفت : « پس به بره‌های من خوراک بده . »<sup>۱۶</sup> بار دوم پرسید : « ای شمعون پسر یونا ، آیا مرا محبت مینمائی ؟ » پطرس پاسخ داد : « ای خداوند ، تو میدانی که تو را دوست دارم . » عیسی به او گفت : « پس از گوسفندان من پاسداری کن . »<sup>۱۷</sup> سومین بار عیسی از او پرسید : « ای شمعون پسر یونا ، آیا مرا دوست داری ؟ » پطرس از اینکه بار سوم از او پرسید آیا مرا دوست داری آزرده - خاطر شده گفت : « خداوندا تو از همه چیز اطلاع داری ، تو میدانی که تو را دوست دارم . » عیسی گفت : « گوسفندان مرا خوراک بده .<sup>۱۸</sup> در حقیقت به تو می‌گویم در وقتی که جوان بودی کمر خود را می‌بستی و به هر جا که می‌خواستی میرفتی و لسی وقتی پیر بشوی دستهایت را دراز خواهی کرد و دیگران تو را خواهند بست و بجائی که نمی‌خواهی خواهند برد . »<sup>۱۹</sup> به این وسیله عیسی اشاره به نوع مرگی نمود که پطرس می‌بایست برای جلال خدا متحمل شود و بعد به او گفت : « به دنبال من بیا . »

### عیسی و آن شاگرد دیگر

<sup>۲۰</sup> پطرس به اطراف نگاه کرد و دید آن شاگردی که عیسی او را دوست میداشت از عقب می‌آید یعنی همان شاگردی که در وقت شام پهلوی عیسی نشسته و از او پرسیده بود : « خداوندا ، کیست آنکس که تو را تسلیم خواهد کرد ؟ »<sup>۲۱</sup> وقتی پطرس چشمش به آن شاگرد افتاد از عیسی پرسید : « خداوندا ، عاقبت او چه خواهد بود ؟ »<sup>۲۲</sup> عیسی به او گفت : « اگر میل من این باشد که تا وقت آمدن من او بماند به تو چه ربطی دارد ؟ تو به دنبال من بیا . »<sup>۲۳</sup> این

گفته عیسی در میان برادران پیچید و همه تصور کردند که آن شاگرد نخواهد مرد، ولی در واقع عیسی نگفت که او نخواهد مرد. او فقط گفته بود: «اگر میل من این باشد که تا وقت آمدن من او بماند بتو چه ربطی دارد؟»<sup>۲۴</sup> و این همان شاگردی است که این چیزها را نوشته و به درستی آنها شهادت میدهد و ما میدانیم که شهادت او راست است.

### خانمه

<sup>۲۵</sup> البته عیسی کارهای بسیار دیگری هم انجام داد که اگر جزئیات آنها به تفصیل نوشته شود تصور میکنم تمام دنیا هم گنجایش کتابهایی را که نوشته میشد نمیداشت.





*Not For Sale*